

روان‌رشد

ISSN: 1606-9080
www.roadmag.ir



مأماتمه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی دانش آموزان دوره متوسطه دوم
دوره سی و دوم اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۶ / شماره بی در بی ۲۷۵ / ۴۸ صفحه / ۱۰۰۰۰ ریال



گفت‌وگو با
علی علیایی
فروشنده
مرگ

۱۸



خودتان را
دست‌کم
نگیرید

۳۴



گفت‌وگو
تمام شدن
نیستم

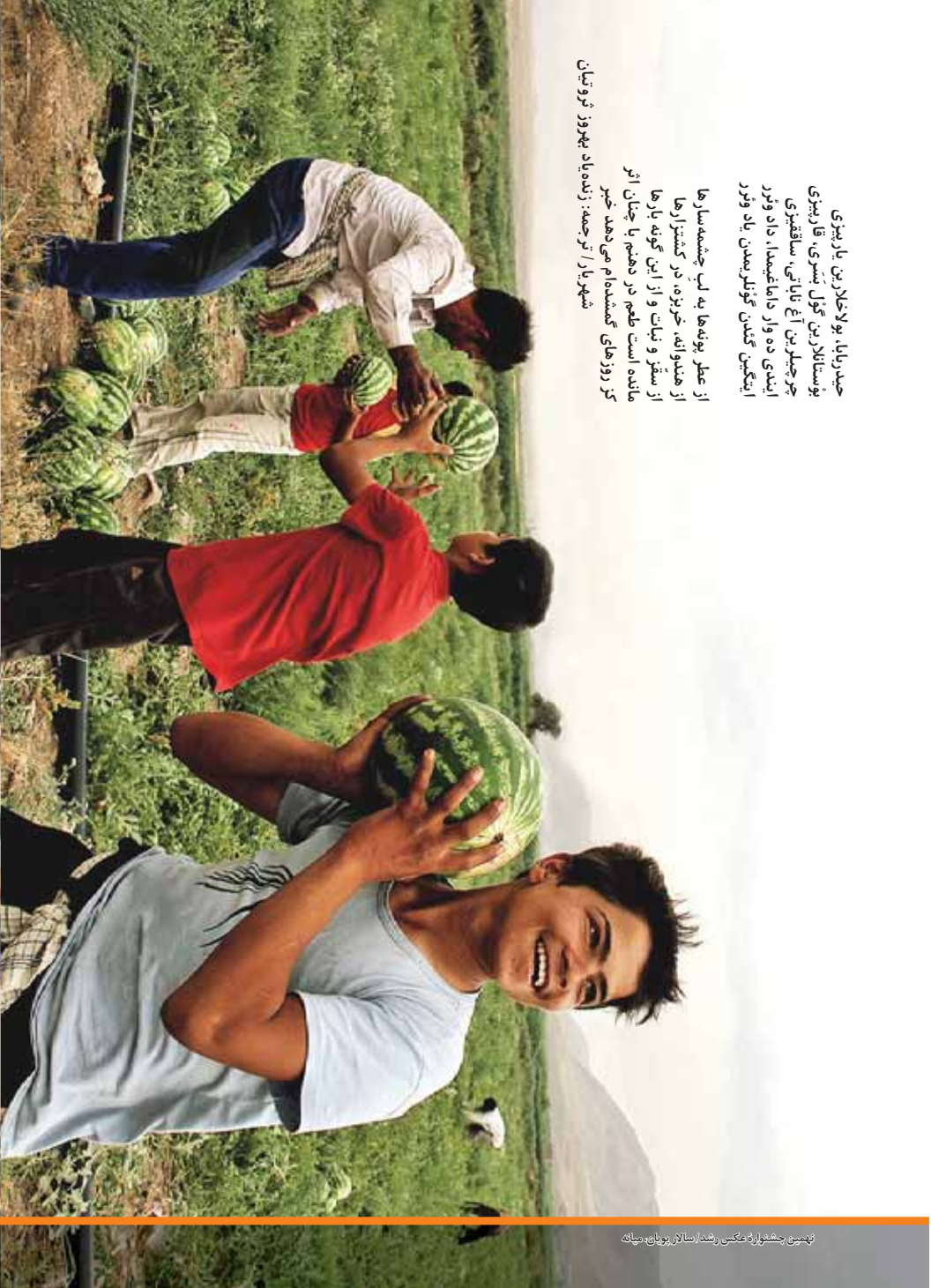
۴

معلم نیست که نشین

این ۹۳ روز...

حیدرآباد، بوالا حلال دین، بارہ پیری
ہوستانلار دین گول بستی، قاریبزی
چرچیلر دین آغ ناہاتی، ساقییزی
ایندی دہ وار دامانغیمدا، داد وئور
ایتگین گندن گونلریمدن، یاد وئور

از عطر پونہا بہ لب چشمہ سارہا
از ہندیو انہ، خربزہ، در کشترارہا
از سقز و نبات و از این کوہہ بارہا
ماندہ است طعم در دہم با چنان اثر
کز روزہای گمشدہ ام می دہد خیر
شہر بار را تر جمہ: زندہ یاد بہروز ثروبان





مدیر مسئول: محمد ناصری

سر دبیر: محمدعلی قربانی

شورای برنامه ریزی: ناصر نادری،

حبیب یوسفزاده، حسین امینی پویا،

حمیدرضا امیری، علی‌اصغر جعفریان،

سیدکمال شهاب‌لو، سیدامیر سادات موسوی

کارشناس شعر: سعید بیابانکی

کارشناس طنز: اسماعیل امینی

کارشناس داستان: داود غفارزادگان

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

ویراستار: بهروز راستانی

طراح گرافیک: ایمان اوجیان

شمارگان: ۸۷۰۰۰ نسخه

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر

شمالی، پلاک ۳۶۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴

تلفن: ۸۸۴۹۰۹۶ - نمایر: ۸۸۳۰۱۴۷۸

شماره تلفن پیام گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲

نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق

پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۸۷ تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲

www.roshdmag.ir

معلم نیمکت نشین

عجایب شگفت‌انگیز جهان عبارت‌اند از: دیدن، شنیدن، لمس کردن، چشیدن، احساس کردن، خندیدن و عشق ورزیدن، یادگرفتن، دست‌ها، پاها، قلب، شش و همه آفریده‌های خداوند از موجودات و ستارگان.

پس از شنیدن سخنان او، کلاس در سکوتی محض فرو رفت. آری، عجایب واقعی همین نعمت‌هایی هستند که ما آن‌ها را ساده و معمولی می‌انگاریم.

ذوق زده به سمت او رفتم. کنارش روی نیمکت نشستم و گفتم: آفرین! امروز تو معلم من بودی!

دانش‌آموز خوش‌حال شد و گفت: آقا اجازه، پس روز معلم یادتان باشد برای من یک هدیه بگیرد.

با این حرفش کلاس منفجر شد. تا آخر کلاس خندیدیم.

محمدعلی قربانی

یکبار از دانش‌آموزان کلاس‌م خواستم تا عجایب هفت‌گانه جهان را فهرست‌وار بنویسند. دانش‌آموزان شروع به نوشتن کردند. نوشته‌های آن‌ها را جمع‌آوری کردم. با اینکه همه جواب‌ها یکی نبودند اما بیشتر دانش‌آموزان به این موارد اشاره کرده بودند: اهرام مصر، تاج محل، تخت جمشید و دیوار چین.

در میان نوشته‌ها کاغذ سفیدی نیز به چشم می‌خورد. پرسیدم: این کاغذ سفید مال چه کسی است؟ یکی از دانش‌آموزان دست خود را بالا برد. پرسیدم: پسرم چرا چیزی ننوشتی؟ جواب داد: عجایب موجود در جهان خیلی زیاد هستند و من نمی‌توانم تصمیم بگیرم کدام را بنویسم.

گفتم: بسیار خب، هرچه در ذهنت هست را به من بگو، شاید بتوانم کمکت کنم.

آن دانش‌آموز مکثی کرد و گفت: به نظر من

۳۶ فکرای چندبعدی

۳۸ خنده‌زار

۴۴ سرگرمی

۴۶ رسیده‌ها و کال‌ها

۴۸ مرگ حساب‌شده سلول‌ها



۲ رشته زنجیره‌ای

۴ تمام‌شدنی نیستم

۶ دانش‌آموز و روز معلم

۸ نویسنده مار اتن

۱۲ تقویم

۱۴ این ۹۳ روز...

۱۸ فروشنده مرگ

۲۰ چگونه در گوگل...

۲۲ سربازان فردا

۲۴ مهر بی مرز

۲۶ شعرخانه

۳۰ داستان

۳۲ Cooking

۳۴ خودتان را دست‌کم نگیرید



خوانندگان رشد

شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران - صندوق پستی ۶۵۸۴ - ۱۵۸۷۵

تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲ - ۲۱

صفر تا صد رشته مهندسی پلیمر

رشته زنجیرهای

اگر در درس‌های ریاضی، شیمی و فیزیک قوی هستید و از کار کردن با مواد در سطح مولکول‌ها و اتم‌ها لذت می‌برید، ما به شما «رشته مهندسی پلیمر» را پیشنهاد می‌کنیم. رشته‌ای که با یک نگاه به اطرافمان فراورده‌های آن را می‌توانیم ببینیم. مثل رنگ درها و دیوارهای خانه‌مان و ...

ورود به رشته

برای ورود به رشته مهندسی پلیمر باید بدانید که پلیمر به شیمی، فیزیک و ریاضی بسیار وابسته است. این رشته در دوره کارشناسی دو گرایش دارد: «صنایع پلیمر» و «تکنولوژی و علوم رنگ» (که تفاوت زیادی هم با هم ندارند). البته می‌توانید تحصیل در این رشته را با انتخاب رشته «صنایع شیمیایی» از هنرستان هم آغاز کنید.

طراحی آزمایش

به شناخت، طراحی، فرموله کردن، آنالیز و بررسی خواص فیزیکی و مکانیکی سه ماده عمده لاستیک، پلاستیک و کامپوزیت و سایر مواد مورد نیاز صنعت، مهندسی پلیمر می‌گویند. پلیمرها کاربرد پزشکی نیز دارند. مثلاً دندان مصنوعی و لنزهای چشمی همه از مواد پلیمری ساخته می‌شوند. پلیمرها به دو دسته طبیعی و مصنوعی تقسیم می‌شوند: پلیمرهای طبیعی که موادی مانند ترکیب‌های سلولزی، چوب، کاغذ و پشم هستند و پلیمرهای مصنوعی که از مواد نفتی ساخته می‌شوند.

توانمندی‌ها

- تمرکز و دقت بالا؛
- توانایی مدیریت و کار گروهی؛
- خلاقیت و ابتکار؛
- برخورداری از ذهن کنجکاو و جست‌وجوگر؛
- حضور ذهن بالا؛
- به روز نگه‌داشتن خود به لحاظ علم پلیمر؛
- قدرت تحمل بالا به لحاظ جسمی و روحی در موقعیت‌های دشوار آزمایشگاهی.

فضای شغلی

امروزه مواد پلیمری در صنایع گوناگون بسیار اهمیت دارند. برای مثال، در صنایع برق، الکترونیک و مخابرات پلیمرهای مصنوعی به‌عنوان عایق‌های الکتریکی نقش بسیار مهمی دارند. در صنعت پوشاک نیز پلیمرها بسیار مؤثر هستند. در صنایع حمل و نقل زمینی (خودروسازی، قطار و ...)، هوایی (هواپیما و هلی‌کوپترها) و دریایی (کشتی‌ها و ...) پلیمرها حضوری چشمگیر دارند. و بالاخره در صنایع نظامی، پزشکی، کشاورزی و بسته‌بندی، مصرف مواد پلیمری بسیار گسترده است. مهندسان پلیمر می‌توانند در مراکز دولتی و غیر دولتی، وزارت نفت، کارخانه‌های شیمیایی و پتروشیمی، و شرکت‌های طراحی و مهندسی مشغول به کار شوند.

آنچه می‌خوانید

ریاضیات، فیزیک، شیمی، برنامه‌نویسی، فرایندها، انتقال جرم، شیمی فیزیک پلیمرها، شیمی سینتیک پلیمریزاسیون، وسایل اندازه‌گیری مشخصات مولکولی پلیمرها، روش‌های اندازه‌گیری مشخصات پلیمرها، رئولوژی پلیمرها، اصول مهندسی پلیمریزاسیون، خواص فیزیکی و مکانیکی پلیمرها، تکنولوژی و خواص فیزیکی الیاف، مهندسی و کارگاه الاستومر، تکنولوژی و کارگاه کامپوزیت‌ها و ...

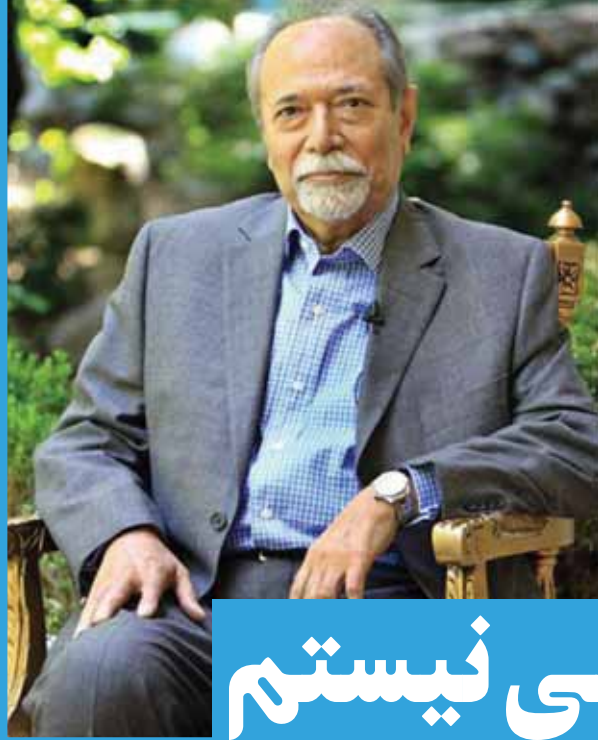
محدودیت شغلی

بسیاری از حلال‌هایی که در تهیه پوشش‌های پلیمری به کار می‌روند، می‌توانند برای افراد حساسیت‌زا باشند و آن‌ها را دچار مشکل کنند. شاغلان گرایش تکنولوژی و علوم رنگ نباید حساسیتی داشته باشند، چرا که باید بوی انواع مواد شیمیایی را تحمل کنند. همچنین متقاضیان این رشته نباید بیماری کوررنگی داشته باشند.

منابع:

فرهنگ‌نامه مشاغل. جمعی از نویسندگان. طلایی. ۱۳۹۱

آشنایی با رشته‌های دانشگاهی. فیروزه سودایی شبستری. سازمان سنجش. ۱۳۸۴



گپ‌وگفتی با
استاد علی نصیریان

تمام‌شدنی نیستیم

اصلاً درس خوان نبودیم. من هم که در این موج‌ها شناور بودم، در نهایت بیشتر برای ساخت نمایش وقت می‌گذاشتم.

■ در آن دوران فعالیت هنری هم داشتید؟

بیشترین بخش خاطرات خوب من به کارهای نمایشی و هنری برمی‌گردد که با هم کلاسی‌ها و هم دوره‌ای‌های قدیم انجام می‌دادیم. نمایش‌هایی که هم در مدرسه و هم برای گردش‌های دست جمعی خارج از شهر، مثل ونک، درکه و باغ منظریه آماده می‌کردیم. آن زمان کارگران و دانشجویان گردش‌های دسته‌جمعی ترتیب می‌دادند و به بیرون از شهر می‌رفتند. گاهی من به تنهایی و گاهی با همکاری دوستان نمایش‌نامه درست می‌کردیم و در آنجا برای کارگران و دانشجویان اجرا می‌کردیم. خاطرات خیلی خوبی از آن ایام دارم. چون فعالیت هنری بخشی از زندگی ما بود و یاد می‌گرفتیم چطور با مردم مواجه بشویم و با تماشاگر ارتباط برقرار کنیم، اصولاً نمایش یعنی چه و چه اتفاقی در آن می‌افتد. تمام این‌ها برای من بی‌نهایت جذاب بودند. بیشتر وقت‌ها در آن دوران صرف کارهای هنری می‌کردم و اینکه چطور انجمن ادبی تشکیل بدهیم، شعرخوانی کنیم و از این قبیل فعالیت‌های هنری داشته باشیم.

■ نظر شما درباره شهرت چیست؟

هیچ‌وقت دغدغه شهرت نداشتم. دوست داشتم و دارم که با مردم ارتباط برقرار کنم. این کار و حرفه من است. هنوز هم از این ارتباط لذت می‌برم؛ به‌خصوص که محبت،

در بازیگری، نویسندگی و کارگردانی تئاتر اسم و رسمی ماندگار دارد. او در ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ به دنیا آمده و از هنرستان هنرپیشگی تهران فارغ‌التحصیل شده است. فعالیت هنری‌اش را در ۱۳۳۱ با بازی در «تئاتر جامعه باربد» آغاز کرد. در سال ۱۳۳۵ جایزه نخستین مسابقه نمایش‌نامه‌نویسی را برای نمایش «بلبل سرگشته» دریافت کرد. فیلم گاو نخستین فعالیت سینمایی او بوده است. وی در سال ۱۳۸۰ به‌عنوان یکی از چهره‌های ماندگار ایرانی در رشته بازیگری تئاتر و سینما شناخته شد. اولین پروژه تلویزیونی بزرگ بعد از انقلاب سریال «هزار دستان» بود که در سال ۱۳۵۹ ساخته شد و علی نصیریان نقش ابوالفتح را در آن بازی کرد. تا قبل از انقلاب فقط در هفت فیلم سینمایی بازی کرده بود که همگی به «موج نو» و روشن‌فکرانه معروف بودند. در سال ۱۳۶۲، نقش قاضی شارح را در سریال «سربداران» بازی کرد که تا آن تاریخ نقشی منحصر به فرد بود. در سال ۱۳۹۰، استاد نصیریان برای بازی در فیلم «شکارچی شنبه» انتخاب شد و به او تذکر دادند که ممکن است ویزای آمریکا را به‌خاطر بازی در این فیلم از دست بدهد. با اینکه هر سال برای دیدن پسرش به ایالات متحده سفر می‌کرد، اما او بازی در این فیلم را پذیرفت و این کار خود را «ذخیره‌ای برای آخرت» نامید.

■ از دوران تحصیلتان برایمان بگویید.

مدرسه ابتدایی من در ساختمانی قدیمی در بخشی از باغ معیرالممالک قرار داشت. محلی پرخاطره و دوست‌داشتنی که از لحاظ معماری برای من بسیار جذاب بود. خصوصاً که در آن زمان بازماندگان آن خانواده قدیمی هنوز در آنجا ساکن بودند و ما در دوران تحصیل آن‌ها را می‌دیدیم. بعد که وارد دبیرستان شدم به مدرسه‌ای می‌رفتم که شرایط مطلوبی نداشت. مدرسه‌ای در چهارراه گمرک که به زبان ساده بی‌در و پیکر بود. بسیار شلوغ بود و در هر کلاس ۶۰ تا ۷۰ شاگرد بودیم. اتاق‌ها و راهروهای تنگ و دلگیری داشت. آن قدر وضع بدی داشت که می‌توانم بگویم غیرقابل استفاده بود. اما خوب شرایط زندگی آن زمان همین بود. مدرسه ما هم دولتی بود و من پول و امکانات مدرسه خصوصی را نداشتم.

در آن دوره، یعنی اواخر دهه ۱۳۲۰، اعتقادات سیاسی روی بورس بود. جناح‌های سیاسی دائم با هم مشاجره می‌کردند و شرایط به‌قدری نامساعد شده بود که به شاگردها و معلم‌ها هم سرایت کرده بود و باعث تنش‌هایی در مدرسه می‌شد. قبل از کودتای ۲۸ مرداد بود و ما آزادی عمل بیشتری، از قبیل میتینگ دادن و از این دست اتفاقات داشتیم. در نتیجه درس تحت‌الشعاع فعالیت سیاسی قرار گرفته بود. شاگردان تحت تأثیر جو حاکم بر مملکت و فضای اجتماعی، بیشتر به بحث و گفت‌وگوی سیاسی می‌پرداختند تا تحصیل. به همین دلیل درس‌هایمان خیلی بد بود (با خنده).

مدرسه ابتدایی من در ساختمانی قدیمی در بخشی از باغ معیرالممالک قرار داشت. محلی پرخاطره و دوست‌داشتنی که از لحاظ معماری برای من بسیار جذاب بود. خصوصاً که در آن زمان بازماندگان آن خانواده قدیمی هنوز در آنجا ساکن بودند و ما در دوران تحصیل آن‌ها را می‌دیدیم. بعد که وارد دبیرستان شدم به مدرسه‌ای می‌رفتم که شرایط مطلوبی نداشت. مدرسه‌ای در چهارراه گمرک که به زبان ساده بی‌در و پیکر بود. بسیار شلوغ بود و در هر کلاس ۶۰ تا ۷۰ شاگرد بودیم. اتاق‌ها و راهروهای تنگ و دلگیری داشت. آن قدر وضع بدی داشت که می‌توانم بگویم غیرقابل استفاده بود. اما خوب شرایط زندگی آن زمان همین بود. مدرسه ما

قبل از هر چیزی باید معنای موفقیت را بدانیم و برایمان روشن بشود؛ چون موفقیت پیامدهایی دارد. پیامد هر موفقیت و شکستی ظرفیت است. یعنی جوانان باید بکوشند، ظرفیت موفقیت یا شکست را داشته باشند. موفقیت فقط پول و یا شهرت نیست، بلکه تأثیرگذاری آن کار است. صداقتی است که در آن کار ارائه شده است. اگر تأثیرگذار بود، باید ظرفیتش را داشته باشد تا منحرف نشود و راه را اشتباهی نرود. فکر نکند که به جایی رسیده و تمام شده است که هرگز این طور نیست. کار ما تمام شدنی نیست و کسی در این کار استاد نمی شود. همه همیشه باید در حال تلمذ و یادگیری باشیم. چون هر کاری برای ما تازه است و باید یاد بگیریم و تمرین کنیم. اگر به موفقیت هم رسیدیم، فکر نکنیم تمام شده است، بلکه امکان دارد موفقیت یک شکست باشد، اگر درکش نکنیم، نفهمیم و ظرفیتش را نداشته باشیم. البته شکست هم هیچ اشکالی ندارد و نباید از آن ترسید و یا وحشت کرد. چون شکست هم هشدار است که باید انگیزه ایجاد کند و نیروی تازه به وجود بیاورد تا بتوانیم حرکت کنیم. همه این ها مقدمات و مؤخراتی دارد که باید در مورد آن ها بحث و گفت و گو بشود. نمی توان موفقیت را با عشق، شهرت، ثروت و امثال این ها تعریف کرد. پشت این ها سلسله آدابی وجود دارد که باید یاد بگیریم و بفهمیم تا در ما ظرفیت به وجود بیاید. به نظر من جوان های ما باید ابتدا به فکر به دست آوردن ظرفیت این دو مقوله باشند. در این صورت است که می توانند موفقیت و شکست را تحمل کنند. پس می بینید که این تعریف ها ساده نیستند و به بحث نیاز دارند.



هنرمند هم انسان است و زندگی می کند، اما هنر مقوله ای مستقل است. نسل ها را به هم پیوند می دهد و نباید به عنوان وظیفه به آن نگاه کرد. با ایجاد کارگاه های آموزشی و بازیگری و ایجاد فضای بحث و گفت و گو بین نسل ها بسیار موافقم. این کارگاه ها می توانند به نسل جوان ایده بدهند. تجربیات من و ما برای این نسل شاید تا حدی مفید باشد، اما همیشه کارآمد نیست. خیلی چیزها عوض شده اند. روش ها و سبک ها روز به روز تغییر می کنند. لزومی نمی بینم که ما آنچه را که یاد گرفته ایم، به همان شکل که دریافت کرده ایم، به دیگران دیکته کنیم. ارتباطات این روزها به قدری پیشرفت کرده اند که جوان امروز می تواند اطلاعات یک نمایش نامه، تئاتر، کتاب و یا هر مطلبی را ظرف چند لحظه در اختیار داشته باشد و این خیلی خوب است.

■ جوانان چگونه می توانند موفق باشند؟

آینده ایران را با این جوانان چطور می بینید؟

آینده ایران همیشه خوب و روشن بوده است. جامعه ما در هر شرایطی از سختی ها عبور کرده و همیشه تداوم داشته و شکوفا شده است. برای مثال، هزار سال است ادبیات و زبان ما با این ملت همراه بوده و هرگز نتوانسته اند تأثیری بر آن بگذارند و تغییرش دهند. این ها پشتوانه، شناس نامه و ریشه ما هستند. برگه هویت ایرانی محسوب می شوند. ما همیشه از تمام سختی ها عبور کرده ایم. من آینده را خیلی روشن می بینم. همیشه امیدوار بوده ام و هستم و برای جوانان آینده ای خوب می بینم. مشکلات و سختی هایی وجود دارند، اما هرگز ماندگار نیستند. این امید را من از طرف خودم نمی دهم، تاریخ ماست که ثابت می کند ما نتوانسته ایم و تا چه حد توانا باشیم.

عنایت و توجه مردم تشویق کننده است و همیشه به من انرژی می دهد. در گذشته علاقه داشتم شناخته شوم و شهرت داشتم باشم، اما الان فکر می کنم کافی است.

■ نظر تان در مورد محبوب بودن چیست؟

محبوبیت به نوع کار هنرمند برمی گردد. هر کس به نوعی تأثیر می گذارد. مهم ارتباط صادقانه و عمیقی است که با مخاطب برقرار می شود و بسیار ارزشمندتر از مشهور شدن صرف است. گاهی از من می پرسند که چرا کم کار شده ای. باید در جواب بگویم تا زمانی که جسم و جانم توان کار کردن داشته باشد، دوست دارم ارتباطم را با مردم حفظ کنم. اما باید در نظر داشته باشید که کار ما مستمر نیست و هر کاری هم که پیشنهاد می شود، مناسب و درخور نیست که انگیزه فعالیت بدهد. هنری که به دل بنشیند، ماندگار می شود و برای من این لذت بخش است. (استاد با خنده ای روح نواز می گوید) هیچ گفتاری بهتر از خاموشی نیست!

در تمام عرصه های هنری و در تمام دنیا می توان هم آثار خیلی قوی و هم کارهای خیلی ضعیف پیدا کرد؛ از کارهایی که فقط با هدف سرگرم کردن لحظه ای تماشاگر ساخته می شوند، تا آثار ارزشمندی که موجب به کار افتادن تفکر و اندیشه مخاطب می شوند و انسان و انسانیت را به تصویر در می آورند. کار در این زمینه ها به انتخاب هنرمند و تعریف شخصی خودش از هنر بستگی دارد.

■ وظیفه هنرمند در قبال نسل آینده چیست؟

دانش آموز و روز معلم

در نظر بگیریم و تمرین کنیم تا هدف از ایجاد آن نقش را کامل کنیم. مثلاً نقش معلم در کنار دانش آموز معنادار می شود و هدفش تعلیم و تربیت است. یعنی فراهم کردن زمینه مناسب برای دانش آموز تا توانایی های خود را بشناسد و در کنار معلم، آن ها را رشد دهد و رفتارهای خود را کامل یا اصلاح کند. حال اگر تعدادی از دانش آموزان را در کنار هم و در یک کلاس در نظر بگیریم، رفتارها و توانایی های جمعی هم به آن اضافه می شود.

به عنوان نمونه، داشتن ادب و تواضع در مقابل معلم، که زمان زیادی را در کنار دانش آموز برای رشد او می گذرانند، دانش آموز را عزیز و بزرگ می کند و دانش آموز برای پیدا کردن موقعیت اجتماعی خوب، نیازمند این روحیه است. نه اینکه این ادب تنها به خاطر معلم است و تنها او را بزرگ می کند. البته این رفتار نتایج خوب دیگری هم به دنبال دارد؛ از جمله آماده کردن دانش آموز برای یادگیری و شنیدن دقیق درس معلم.

بهترین قدردانی و تشکر از معلم، درک نقش، هدف و جایگاه اوست. بنابراین با موارد روبه رو می توانیم نقش معلم را درک کنیم و قدردان زحمات او باشیم.

هر سال روز معلم تلاش می کنیم از معلم های خود تشکر و قدردانی کنیم و معمولاً سپاس خود را با یک هدیه مادی، مانند شاخه گل یا کتاب، همراه می سازیم. تنها یک روز از سال فکر می کنیم روز قدردانی از تلاش های شبانه روزی معلم هاست! اما به راستی سپاس گزاری و قدردانی فقط مربوط به همان یک روز است و آن هدیه مختصر، سپاس گزاری را کامل و شایسته انجام می دهد؟

خود را به جای دیگری قرار دادن و درک کامل موقعیت و نقش او، کاری بس دشوار و مشکل است. به ویژه اگر آن نقش با ظرافت و حساسیت هایی آمیخته باشد و تجارب بسیاری نیاز باشد تا آن نقش شکل بگیرد. مادر و پدر بودن، معلمی کردن، مدیر مجموعه ای بودن و شغل هایی شبیه آن، مثال هایی از نقش های ظریفی است که غیر از توانایی های لازم، تدبیر، روحیه گذشت و فداکاری، و خلاصه هنرمندی و تجربه بسیار بالایی نیاز دارند.

بنابراین نقد و انتظار از این افراد باید با فکر و تعقل و ملاحظات خاصی همراه باشد. از طرف دیگر، سپاس و تقدیر از آن ها نیز روش خاص خود را دارد. اگر خوب به آن نقش و اهدافش فکر کنیم، می توانیم یک مجموعه کارها و رفتارها را

مدرّانِ از معلم

- درک شرایط و موقعیت معلم؛
- ادب و فروتنی همیشگی؛
- داشتن حضور واقعی و حساسیت خاص در فضای کلاس؛
- گوش کردن و توجه کامل به صحبت‌های معلم؛
- طرح انتظارات خود از کلاس معلم به صورت مؤدبانه، منطقی و شفاف؛
- خواستن فرصتی کوتاه برای رفع خستگی در زمان خستگی و بی‌حوصلگی در خلال درس؛
- داشتن نظم و برنامه شخصی برای استفاده از کلاس درس؛
- آماده بودن برای شروع کلاس و به همراه داشتن وسایل لازم برای نوشتن؛
- خوب و کامل نوشتن و یادداشت برداری نکات مهم درس؛
- طرح پرسش‌های خوب و مناسب از درس در زمان مناسب؛
- انجام دقیق تکلیف‌ها؛
- رعایت قوانینی که توسط معلم در کلاس وضع شده‌اند؛
- تلاش برای برقراری ارتباطی خوب با معلم و برآوردن انتظارات او؛
- مهربان و صادق بودن با معلم، و با علاقه و نشاط در کلاس حضور داشتن.

آموزش و آموزش

سخنی زیبا از امام صادق (علیه السلام) ارزش و مقام معلم خوب را روشن می‌سازد. حضرت می‌فرماید: «تمامی جنبندگان روی زمین و ماهی‌های دریا و هر کوچک و بزرگ در زمین و آسمان خدا، برای آموزگار خوب طلب آموزش می‌کنند.»

پیامبر خدا (ص) فرمود: «آدمی در روز رستاخیز می‌آید و با خویش کارهای نیک چون ابرهای انبوه یا کوه‌های سر به فلک کشیده دارد. این‌ها را که من انجام پس می‌گویم: پروردگارا! این‌ها را که من انجام نداده‌ام، پس از کجا آیند؟

خداوند متعال می‌فرماید: این دانش توست که به مردم آموختی و پس از تو، بدان عمل کردند.»

اگر به نقش واقعی خود (دانش آموز) و معلم آگاه باشیم، بنابراین هر روز سال روز معلم و دانش آموز است.

روزمان مبارک!

ترک سیگار و آغاز دویدن

موراکامی با فروختن کافه، برنامه زندگی خود را تغییر داد. او و همسرش اندکی بعد از غروب آفتاب می خوابیدند و در عوض سحرگاه از خواب بیدار می شدند. موراکامی که می دانست با مشکل اضافه وزن روبه روست، صبح ها را با اندکی دویدن آغاز می کرد، اما کشیدن سیگار نفس او را کم کرده بود. او با اندکی استمرار در دویدن، احساس کرد که لازم است سیگار را کنار بگذارد. هرچه بیشتر می دوید، از سیگار دورتر و دورتر می شد و سرانجام سیگار را به کلی کنار گذاشت. حالا دیگر او هم به شدت ورزش می کرد و هم به شدت می نوشت.

سه دهه حضور در ماراتن

هاروکی از ۳۳ سالگی شرکت در مسابقات دوی ماراتن را در برنامه زندگی خود قرار داد و هر سال حداقل در یک مسابقه دوی ماراتن شرکت کرد؛ کاری که بیش از سه دهه آن را انجام داد. او از اولین ماراتن خود چنین می گوید: «ژوئیه سال ۱۹۸۳ به یونان رفتم و مسیر آن تا ناحیه کوچک ماراتن را به تنهایی دویدم. اصلا چه شد که آن همه راه را تا یونان رفتم و ۴۲ کیلومتر را یکه و تنها دویدم؟ نشریه ای از من خواست به آن کشور سفر کنم و سفرنامه ای تدارک ببینم. یک تور رسانه ای رسمی بود که سازمان جهانگردی یونان هزینه اش را تقبل کرده بود. به خودم گفتم: صبر کن ببینم، چرا فقط بخشی از مسیر؟ چرا تمامش را نمی دوی؟»

گردانندگان نشریه از پیشنهاد من استقبال کردند. بدین ترتیب من اولین ماراتن غیررسمی و کامل عمرم را یکه و تنها برگزار کردم. نه جمعیتی، نه فریادهای تشویق آمیز مردم، نه نوار پایانی، هیچ یک در کار نبود. ولی روی هم رفته خوب بود چون مسیرش، مسیر اصلی ماراتن بود. از آن بهتر چه می خواستم؟»

اولین دوی ماراتن

در ساعت ۵:۳۰ صبح از ورزشگاهی که بعدها در المپیک ۲۰۰۴ مورد استفاده قرار گرفت، دویدن را شروع کردم و جاده

نویسنده ماراتن

هاروکی موراکامی تا حدود ۳۰ سالگی همراه همسرش کافه ای را اداره می کردند و زندگی خود را از این راه می گذراندند. کار در کافه سبب شده بود که او زندگی منظمی نداشته باشد. شب ها تا حوالی صبح بیدار بود و به حساب های کافه رسیدگی می کرد و بدتر از آن کشیدن دو پاکت سیگار در شبانه روز بود. اما پس از چاپ اولین کتاب او، «آوای باد را بشنو» هاروکی تصمیم گرفت کافه را بفروشد تا با آرامش خاطر به نویسندگی مشغول شود.



مردی ۵۰ ساله

در رقابت دوی ۱۰۰ کیلومتر

مسابقه ۶۲ مایلی (حدود ۹۶ کیلومتر) فوق ماراتن هر سال در ماه ژوئن در کنار دریایچه «ساروما» در جزیره «هوکایدو» برگزار می‌شود. تابلویی در مسافت ۲۶/۲ مایلی و ۴۲ کیلومتری نصب کرده‌اند که اعلام می‌دارد: «اینجا انتهای مسابقه ماراتن است.» وقتی دوندۀ ماراتن می‌خواهد بیشتر از این مسافت را طی کند، مثل عبور از تنگه جبل الطارق است که در ورای آن دریایی ناشناخته قرار دارد. قدری نگران شدم: «هنوز به نیمه راه نرسیده، وضعم چنین است. جدا آیا می‌توانم مسافت ۶۲ مایل را طی کنم؟» در مسافت ۴۷ مایلی، ناگهان احساس کردم که در حال عبور از محدوده‌ای خاص هستم. انگار جسمم بدون هر گونه تماس از درون یک دیوار سنگی گذشته است. درست به خاطر نمی‌آورم که دقیقاً چه موقع این احساس به سراغم آمد، ولی ناگهان دریافتم که در طرف دیگر دیوار هستم. مطمئن بودم از درون آن گذشته‌ام. از اصول علمی، منطق و یا نحوه انجام آن سر در نمی‌آوردم. خط پایان یک نشانه‌گذاری موقت است و اهمیت چندانی ندارد. مثل زندگی خود ماست. مهم‌ترین پیامد حضور در این مسابقه نه جسمانی، بلکه ذهنی بود. پس از ۴۷ مایل، خستگی‌ام ناگهان برطرف شد. ذهنم وارد حالت خلأ شد و انرژی‌ام دوباره به بدنم بازگشت.

کتاب «از دو که حرف می‌زنم از چه حرف می‌زنم» سال ۱۳۸۹ منتشر شده است. در این کتاب موراکامی خاطرات و احساساتش را هنگام دویدن بیان کرده است.



هاروکی موراکامی دوندۀ ماراتن

از مرز ۲۲ مایل عبور نکرده‌ام. بنابراین برایم قلمرویی ناشناخته قلمداد می‌شود. در سمت چپ، ردیفی از کوه‌های نخراشیده و لخت دیده می‌شود. در سمت راست نیز تا چشم کار می‌کند باغ زیتون است. از ۲۵ مایل می‌گذرم. روزنامه‌نگار از داخل ماشین فریاد می‌زند که: فقط یک مایل دیگر! داری می‌رسی!» آن طرف علف‌های بلند تابستانی مقصدم را می‌توانم ببینم: بنای یادبود ماراتن را در بخش ورودی دهکده‌ای به همین نام چنان یکباره پیش چشمم پدیدار می‌شود که شک برم می‌دارد نکند مقصد من نباشد.

خط پایان

وقتی می‌خواهم نهم دوم!

از شما چه پنهان، بسیاری روزها حال و حوصله دویدن ندارم و آن وقت به هر توجیهی متوسل می‌شوم که برنامه دویدن را تعطیل کنم. اما هرگز بیش از یک روز این برنامه را تعطیل نکرده‌ام. یک بار با توشی هیکوسکو دوندۀ المپیک ژاپن که به تازگی بازنشسته شده بود، مصاحبه می‌کردم. از او پرسیدم: «تا به حال پیش آمده دوندۀ ای در سطح شما روزی نخواهد بدود و به جایش دوست داشته باشد در خانه بخوابد؟»

لحظاتی خیره نگاهم کرد و سپس با صدایی که از طنینش پیدا بود چه سؤال احمقانه‌ای را باید جواب بدهد گفت: «مسلماً! هر روز!»

ماراتن را در پیش گرفتیم. در جاده‌های یونان به جای ماسه، پودر سنگ مرمر قاطی آسفالت می‌کنند و به همین دلیل جاده‌هایشان زیر نور آفتاب برق می‌زند. وارد خیابان منتهی به اتوبان که می‌شوم، آفتاب بالا می‌آید و چراغ‌های خیابان یکدفعه خاموش می‌شوند. لجظات حکمرانی آفتاب تابستانی بر زمین به سرعت فرا می‌رسد. سروکله مردم در ایستگاه‌های اتوبوس کم کم پیدا می‌شود. همه با کنجکاو به من نگاه می‌کنند. انگار تا به حال یک مرد شرقی را در خیابان‌های بامدادی شهر در حال دویدن ندیده‌اند. آتن از آن شهرها نیست که صبح‌های زود خیل دوندگان را شاهد باشد.

پس از طی چهار مایل پیراهنم را درمی‌آورم و با بالاتنه لخت کار را پی می‌گیرم. چون عادت به این کار دارم، احساسی خوشایند به سراغم می‌آید؛ هرچند بعداً آفتاب‌سوختگی دمار از روزگارم درمی‌آورد. اتوبوس‌ها و کامیون‌ها با سرعتی حدود ۵۰ مایل در ساعت زوزه‌کش از بغل گوشم رد می‌شوند. اتوبانی معمولی است ولی انسان نشانه‌هایی دور و گنگ از جاده‌ای تاریخی به نام «ماراتن» را در آن احساس می‌کند. می‌دوم؛ همچنان می‌دوم. بدنم فرصت عرق کردن پیدا نمی‌کند. هوا آن قدر خشک است که عرق بدن بلافاصله بخار می‌شود و فقط لایه‌ای نمک به جا می‌ماند. ۲۲ مایل را پشت سر می‌گذارم. تا به حال

دقیقاً کجاییم؟

کهکشان راه شیری زیر ذره بین

عالمی که در آن زندگی می‌کنیم، بسیار گسترده و وسیع است. این تصویر، گوشه‌ای از کیهان گسترده ما را نشان می‌دهد. هر لکه نورانی، مجموعه‌ای از میلیاردها میلیارد ستاره است، که «کهکشان» نامیده می‌شود. کهکشان یکی از عظیم‌ترین ساختارهای این جهان است. اما ساختارهای بزرگ‌تر از کهکشان هم در جهان ما دیده می‌شود: خوشه‌های کهکشانی. این خوشه‌ها از تعداد زیادی کهکشان تشکیل شده‌اند. خورشید ما ستاره‌ای با جرم و اندازه متوسط است که در لبه کهکشانی به نام «راه شیری» قرار گرفته است.

تصویر کهکشانی شبیه به راه شیری از بغل



تصویر کهکشانی شبیه به راه شیری از بالا

کهکشان ما

شکل کهکشان راه شیری شبیه به دو بشقاب است که از لبه روی هم قرار گرفته‌اند. یعنی یک قرص مسطح دایره‌ای شکل با ضخامت کم، البته ضخامت کم در این جا معنای نسبی دارد. ضخامت راه شیری حدود ۲ هزار سال نوری است در حالی که قطر صفحه دایره‌ای شکل آن حدود ۱۰۰ هزار سال نوری است. در مرکز کهکشان ما، سیاه‌چاله‌ی بسیار پر جرمی قرار دارد که تمام اجزای کهکشان در حال گردش به دور آن هستند. همان‌طور که در تصویر می‌بینید، رگه‌هایی از مرکز کهکشان به صورت مارپیچی خارج شده‌اند. این مارپیچ‌ها «بازو» نام دارند.

چرا «کهکشان راه شیری»؟

با توجه به اینکه منظومه شمسی در لبه قرص راه شیری قرار دارد، کهکشان ما شب‌ها در آسمان مانند نواری خاکستری رنگ دیده می‌شود که از یک سوی آسمان به سوی دیگر کشیده شده است. ایرانیان قدیم تصور می‌کردند که شخصی پشته‌ای از کاه را با طناب بر روی آسمان کشیده است. ردی که از این کاه به جا مانده است را «راه کاهکشان» می‌نامیدند. این کلمه بعدها به کهکشان تغییر یافت.

جایگاه خورشید

خورشید و تمام منظومه شمسی، در لبه کهکشان راه شیری قرار دارند و با سرعت ۲۲۰ کیلومتر بر ثانیه به دور مرکز کهکشان می‌چرخند. با وجود اینکه این سرعت بسیار زیاد است، اما صفحه کهکشان آنقدر بزرگ است که نزدیک به ۲۵۰ میلیون سال طول می‌کشد تا منظومه شمسی یک دور کامل به دور مرکز راه شیری گردش کند.



تصویری از راه شیری آن گونه که شبها از روی زمین دیده می‌شود. البته فقط شبهای تابستان می‌توانید چنین منظره‌ای را تماشا کنید، زیرا در مواقع دیگر سال، زمین به سمت بیرونی کهکشان قرار گرفته و نواحی پر نور و مرکزی آن دیده نمی‌شوند.

ضمناً در عکس برداری نجومی، رنگ اجرام آسمانی هم ثبت می‌شود، اما با چشم غیر مسلح و در مناطق تاریک خارج از شهرهای بزرگ، راه شیری تنها به صورت نواری مبهم و خاکستری رنگ قابل مشاهده است.

گروهی دیگر از مردمان قدیم، با مشاهده این رد خاکستری، آن را به راهی که شیر در آن جاری است، نسبت می‌دادند و به همین دلیل آن را «راه شیری» (Milky Way) می‌نامیدند.

امروزه دانشمندان فهمیده‌اند که این نوار سفید، کهکشانی است که ما در آن قرار گرفته‌ایم. بنابراین تصور جاری بودن شیر در آسمان بی‌معنا است، اما کلمه راه شیری تغییر نکرده و به همان صورت قدیمی باقی مانده است.



روز معلم مبارک

نهمین جشنواره عکس رشد احمد تاجی، شهرکرد

بشوی اوراق اگر هم درس مایی
که علم عشق در دفتر نباشد
زمان خوشدلی دریاب و دریاب
که دائم در صدف گوهر نباشد

حافظ

بزرگداشت سعدی/ ۱ اردیبهشت

حکایتی در فضیلت قناعت

هرگز از دور زمان ننالیده بودم و روی از
گردش آسمان درهم نکشیده، مگر وقتی
که پایم برهنه مانده بود و استطاعت
پای پوشی نداشتم. به جامع کوفه درآمدم
دل تنگ، یکی را دیدم که پای نداشت.
سپاس نعمت حق به جای آوردم و بر
بی کفشی صبر کردم.

مرغ بریان به چشم مردم سیر
کمتر از برگ تره برخوانست
و آن که را دستگاه و قوت نیست
شلغم پخته، مرغ بریان است

گلستان سعدی

حیرت اساتید!

شهادت استاد مرتضی مطهری، روز معلم/ ۱۲ اردیبهشت

سال ۱۳۳۱ دانشکده الهیات تهران تصمیم گرفت تعدادی مدرس از میان طلبه‌ها و روحانیون به صورت حق التدریس به کار بگیرد. تعداد زیادی از طلبه‌ها ثبت‌نام کردند. مرتضی نیز پذیرفت که شرکت کند، اما در آخرین روز فهمید که برادرش نام او را هم نوشته است. امتحان‌ها هشت روز طول کشیدند. سؤال‌ها بسیار سخت بودند. در میان برگه‌های ۳۴۰ نفر داوطلب، تنها برگه یک نفر بود که استادان را سخت به حیرت انداخت. او کسی نبود جز استاد مرتضی مطهری. حال نوبت امتحان شفاهی بود و مصاحبه حضوری. آن روز سه استاد برجسته دانشکده در اتاقشان برای ورود مرتضی مطهری لحظه شماری می‌کردند. وقتی مطهری وارد اتاق شد، همه به احترام او بلند شدند و استاد فلسفه گفت: «آقای مطهری، امتحانات کتبی تو همه ما را شگفت‌زده کرده است. حال مشتاقیم ببینیم که در بخش شفاهی چه می‌کنی.» بحث حدود یک ساعت و نیم ادامه یافت. وقتی که تمام شد، همه استادان او را تحسین کردند. استاد فلسفه سه بار پی‌درپی گفت: «احسنت، بهره بردم!» استاد مرتضی مطهری در سال ۱۳۳۴ تدریس فلسفه در دانشگاه تهران را آغاز کرد و تا ۲۲ سال در دانشکده الهیات این دانشگاه مشغول تعلیم و تربیت بود.

ولادت امام زین العابدین(ع) / ۱۲ اردیبهشت

مهم‌ترین و برجسته‌ترین ویژگی امام سجاد(ع)، عبادت بسیار بود که به خاطر آن به «زین العابدین» معروف بود، یعنی زینت عبادت کنندگان. وجه بارز شخصیت او، سجده‌های طولانی و عبادت‌هایش برای خدا بود و «سجاد» رازی است که تو را به خدا نزدیک می‌کند و چون قالیچه حضرت سلیمان می‌تواند تو را از زمین بکند و به پرواز درآورد.

«پنجم شعبان سال ۳۸ هجری قمری، کودکی به دنیا می‌آید که نسل امامان از او ادامه می‌یابد. این قولی است که پیامبر(ص) به همه مسلمانان داده بود. چشم‌های درخشان پدر بزرگش علی بن ابی‌طالب(ع)، لبخندهای شیرین عمویش امام حسن مجتبی(ع) و شور و نشاطی که در سیمای پدرش حسین بن علی(ع) موج می‌زد، همه و همه نشانه آن بودند که زین العابدین به دنیای ما پا گذاشته است. منبع: بهترین پرهیزکاران: زندگی‌نامه امام سجاد(ع). محمد ناصری، مؤسسه برهان.

مبعث حضرت رسول اکرم(ص) / ۵ اردیبهشت

امروز قلب عالم و آدم حرای توس است
این کوه نور شاهد حرف خدای توس است

مکه دگر برای بزرگیت کوچک است
فریاد کن رسول که دنیا برای توس است

اقراً باسم ربک یا ایها الرسول
قرآن بخوان امین که همین آشنای توس است

خورشید و ماه بین دو دست تو دل خوش‌اند
یعنی تمام تکیه عالم عصای توس است

بعد از هزار سال دگر می‌شناسمت
وقتی که جای جای دلم رد پای توس است

محمود زولیده



ولادت حضرت مهدی(عج) / ۲۲ اردیبهشت

زمینی برای روییدن

رسول اکرم(ص) فرموده‌اند: «مهدی از عترت من است، از اهل بیت من است. در آخرالزمان خروج خواهد کرد. آسمان به‌خاطر او باریدن خواهد گرفت و زمین برای او روییدن. او زمین را از عدل و داد پر خواهد ساخت. او قیام خواهد کرد، زمانی که زمین پر از جور و ستم شده باشد و اهل آسمان و زمین از ظهور او خشنود خواهند شد. وقتی مهدی موعود خروج کند، حضرت عیسی بن مریم(ع) برای یاری او خواهد آمد و پشت سر او نماز خواهد خواند!» و امام علی(ع) می‌فرماید: «یازدهمین نفر از نسل من، مهدی است، که زمین را از عدل و داد پر خواهد ساخت و ریشه ظلم و ستم را از روی زمین بر خواهد کند!» امام حسن عسکری(ع) و همسرش نرگس در انتظار میلاد نور بودند. نرگس مشتاقانه و در عین حال نگران، در انتظار آن لحظه‌ها به سر می‌برد. نگرانی‌اش از این رو بود که می‌دانست، خلیفه در سرتاسر «سامرا» جاسوس‌هایی را گماشته است تا زن‌های باردار را زیر نظر بگیرند و به مجرد میلاد هر نوزادی، او را بکشند. منبع: ماه خورشید کلاه: زندگی‌نامه امام زمان(عج). جعفر ابراهیمی شاهد. مدرسه تهران.

ولادت امام حسین(ع) / ۱۰ اردیبهشت

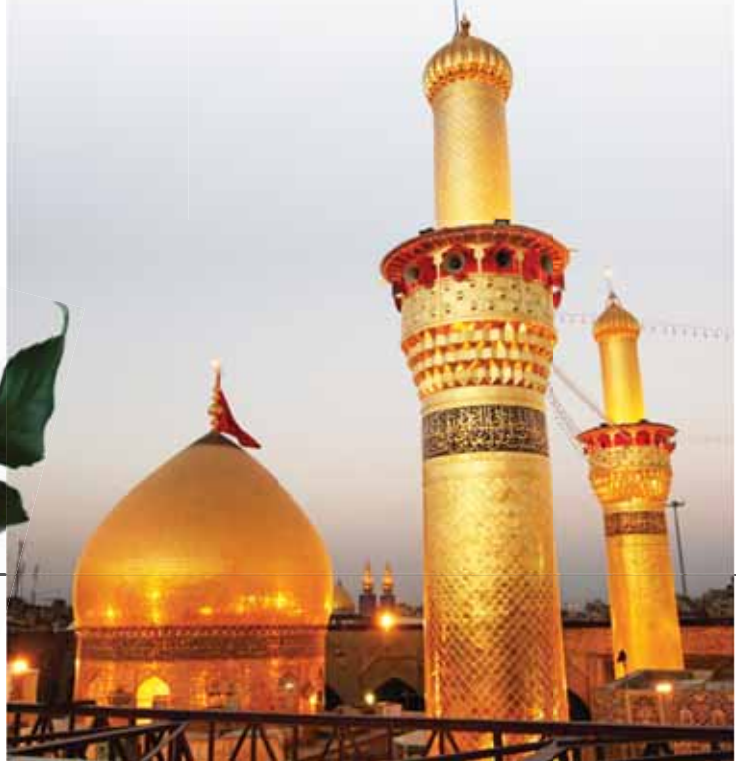
اینک قدوم نورس یک میلاد، هنگامه مجلل تاریخ است
باران ببار بر تن این دریا! او تشنه کام تاول تاریخ است

امروز راز زمزمه داوود، امروز رمز حنجره یحیی
روییده از گلو صدای سبز... از نعره‌ای که صیقل تاریخ است

تقدیر هر چه واقعه و توفان، آرام خفته در تن گهواره
آه! این دو چشم کودکی امروز، فردای واقعه، یل تاریخ است

تقویم‌های کهنه فرو مردند، خود را به ابتدای زمان بردند
امروز کربلا متولد شد... امروز روز اول تاریخ است...

سودابه مهیجی



این ۹۳ روز...

چگونه تابستان خود را
بهینه مصرف کنیم



روی کارنامه خشکم کرد. من؟ هشت گرفته بودم؟ حتی معلم مثلثاتمان هم باورش نمی‌شد! این حرف را بعد از شش سال که از آن روز گذشته است، می‌زنم، اما اعتقاد قلبی‌ام این است که مردودی لزوماً برای دانش‌آموزان بی‌سواد و خنگ اتفاق نمی‌افتد و اصلاً اتفاق غم‌انگیز و عجیب‌وغریبی نیست! زمانی که من برای اولین بار نمره تک‌رقمی‌ام را در کارنامه دیدم، به تنها چیزی که فکر می‌کردم، فصل مزخرف و جهنمی بود که باید با گردن کج و

یا حتی ۱۹ داشته‌اید و از تجدیدی نمی‌ترسند. چرا که اصلاً فکرش را هم نمی‌کنند که اتفاق بیفتد. من نمی‌دانم شما جزو کدام دسته‌اید، اما چون مطمئنم پدرم مجله رشد را نمی‌خواند، می‌خواهم اینجا یک اعترافی بکنم: من هم تجدید شده‌ام! در واقع درست در تابستان آخرین سال مدرسه که منتظر بودم آن امتحانات لعنتی تمام بشوند و خودم را دوان‌دوان به ساحل تعطیلات برسانم و با سر در دریای خوشی شیرجه بزنم، نمره فیزیک و دیفرانسیل

با شروع فصل تابستان، تمام برنامه‌های تلویزیونی از روش‌های گذران اوقات فراغت شما صحبت می‌کنند. مجله‌های زرد پر می‌شوند از تبلیغ کلاس‌های باکلاسی که اعتبار شما را بین دوست و فامیل بالاتر می‌برند. این پرونده درباره آن مدل فراغت‌ها نیست. اگر خودتان را دوست دارید، پرونده این شماره را بخوانید؛ فقط برای اینکه آینده‌تان ارزشمند است، همین! از تجدید شدن می‌ترسید؟ بعضی‌ها هستند که هیچ جای ذهنشان تصویری از تجدیدی ندارند. همیشه معدل ۱۸،۱۷

کنند. هزینه‌های سرمایه‌ای هم هزینه‌هایی هستند که امروز برایشان خرج می‌کنیم به امید بازده آینده‌شان؛ مثل خرجی که دولت برای آموزش و پرورش می‌کند. امروز شاید شما برای کشور بازدهی نداشته باشید، ولی دولت امید دارد شما به واسطه آموزش که می‌بینید، در آینده یک نیروی انسانی مولد در چرخه اقتصادی شوید.

بیا بیا مثل پدرها و مادرها به قضیه تابستان نگاه کنیم. اگر فرض بگیریم شما از هفت‌سالگی مدرسه را شروع و از همان موقع هم شناختن دنیای اطرافتان را آغاز کرده‌اید، و باز اگر فرض بگیریم تا ۲۵ سالگی همه تعطیلات تابستانی‌تان در اختیار خودتان بوده است، و آخرین فرض هم این باشد که شما الان ۱۷ ساله‌اید، به این معادله می‌رسیم:

تعداد تابستان‌های شما تا ۲۵ سالگی $25 - 7 = 18$
تعداد تابستان‌هایی که از هفت‌سالگی تا الان سوزانده‌اید

سیرتشری دو سال زمان می‌خواهد!

پدرها و مادرها همه یک حرف مشترک دارند، آن‌ها به نسبت مصرف شما، یکی از این گزینه‌ها را انتخاب می‌کنند و یک «اگر» ابتدایش و یک «الان» می‌لارد بودی. آخرش می‌گذارند. «اگر پول این همه بازی‌ای که خریدی/ ساندویچی که خوردی/ اینترنتی که مصرف کردی/ خرجی که روی موهات کردی و ... را جمع کرده بودی، الان می‌لارد بودی!»

ولی آیا واقعاً این‌طور است؟!

در اقتصاد دو نوع هزینه وجود دارد: ۱. هزینه‌های مصرفی و ۲. هزینه‌های سرمایه‌ای.

هزینه‌های مصرفی از اسمشان معلوم است که چه هستند؛ هزینه‌هایی که انجام می‌شوند تا نیازهای فعلی ما را برطرف

قیافه خجالت زده تمام مدت آن را درس می خواندم و آبرویم جلوی تمام اعضای فامیل و دوست و آشنا - که یک عمر خر خون صدایم کرده بودند - می رفت. من منتظر به دردنخورتین تابستان عمرم بودم، اما مامانم معجزه کرد. مامان آن سال قضیه را حتی به بابا هم نگفت و من تبدیل به دختری شدم که مثل تمام هم کلاسی هایم مسافرت می رود، در کلاس های تابستانی اسم می نویسد، پای تلویزون لم می دهد و شب ها، وقتی هیچ کس حواسش نیست، با اعتماد به نفس دیفرانسیل و فیزیک می خواند. حالا بعد از شش سال اگر از من بپرسید مهم ترین تابستانی که داشتم کی بوده است، قطعاً همان تابستان را مثال می زنم و خوش حالم که معادلات دیفرانسیل - درس به آن قشنگی که همیشه کلاسش را دوست داشتم - با یک نمره تک به کابوس من تبدیل نشد.

می دانید؟ یک عقیده کلی وجود دارد که می گوید: اگر هزینه چیزی را نپردازید، درست و حسابی از آن استفاده نمی کنید. شما سه ماه تعطیلید، اما این تعطیلی یک جور تعطیلی مفت به حساب می آید و شاید به همین خاطر هدرش می دهید. تا حالا به نبودن تابستان فکر کرده اید؟ روز هایی می رسند که مجبوریم هرروز

هفت صبح بیدار شویم و حداقل تا چهار و پنج بعد از ظهر کار کنیم. روز هایی که در فضای کاری احساس ضعف در فلان توانایی و مهارت را می کنیم، اما فرصت یادگیری چیزی را نداریم. روز هایی که حتی استراحت هایم به آمادگی مجدد بدنمان برای بهتر کار کردن در روز بعد اختصاص دارد.

۱۰ سال بعد ممکن است شما عاشق کاراته بشوید، اما خجالت بکشید در کلاس هایی که بیشتر ورزشکارانش زیر ۱۵ سال هستند، ثبت نام کنید. ممکن است به لحاظ قدرت بدنی قهرمان دومیدانی باشید، اما با ۳۰ سال سن برای مسابقات قهرمانی پیر حسابتان کنند. به این مسائل فکر کرده اید؟

چه تجدید شده باشید چه نه، ۱۰ سال بعد نه تعطیلات تابستانی دارید و نه تجدیدی! دلمان می خواست این آخرین شماره پرونده مناسب حال همه باشد؛ هم تجدیدی برای دانش آموز است و هم تابستان. پس از داشته هایمان بیشترین استفاده را بکنید.

۱۶-۷=۹

تعداد تابستان های باقی مانده شما
با دید پدر/مادر گونه، اگر تابستان های باقی مانده تان را جمع کنیم، می شود ۲۵ سال و ۲۵/۴=۹ سال و ۹/۴=۲۵/۴ سال. گرفتن مدرک کارشناسی ارشد همین قدر زمان می برد. مادر بزرگ من سیرهایم را حداقل دو سال توی سرکه نگه می دارد تا خوشمزه، نرم، بی بو و با خاصیت شوند. قرار است هر دو سال یک بار یک عده را بفرستند مریخ. پس آدم ظرف دو سال شاید بتواند فضا نورد هم بشود. اگر به برنامه کلاس های آموزشگاه های زبان هم نگاه کنید، می بینید که می شود در دو سال یک زبان خارجی را هم یاد گرفت. پس اگر تابستان هایمان را درست خرج کنید، می توانید برج ایفل بسازید یا فضا نورد شوید.

بیا بید دومرتبه از دید اقتصادی به قضیه نگاه کنیم:

دولت نمی تواند همه بودجه اش را روی هزینه های سرمایه ای بگذارد. پس تفریح مردم چه می شود؟ پس خورد و خوراک مردم چه می شود؟ خلاصه نمی شود این قدر آینده را دید که از امروز غافل شد. لازم نیست حتماً فضا نورد شوید، همین که رانندگی را هم یاد بگیرید، کافی است. در این دو سال لازم نیست برج ایفل بسازید، همین که چند تا کتاب خوانده باشید، ارزشش قدر همان برج ایفل است. اما سیرترشی فرق می کند. بعضی چیزها هستند که واقعاً زمان لازم دارند. سیر هم یکی از آن هاست. سیر زندگی تان را بشناسید. آن را توی سرکه بپندازید و مطمئن باشید دو سال دیگر که موقع غذا خوردن بخواهید سیرترشی تان را بیرون بیاورید، مزه اش در دهانتان می ماند.



نگاهتان می‌کنیم
و می‌گذریم!

● نمی‌شود کل سال را

کلاس رفت، تابستان وقت

استراحت است: حق باشماست، منطقی

است، کاملاً درست است، صحیح می‌فرمایید.

ولی برادر و خواهر گرامی، شما مگر چقدر

می‌خواهید، بازی می‌کنید، می‌خورید و ...؟

پینوکیو یادتان نیست؟ آیا از او درس نگرفتید؟

یعنی در طول روز سه ساعت هم وقت خالی

ندارید که در آن نخواستید استراحت کنید؟!

تکلیفتان باید با خودتان روشن باشد. یا آرزویی

دارید یا آرزویی ندارید. اگر آرزویی ندارید که

بخواهید محقق شود پس بروید کولر را روشن

کنید، دراز بکشید و بخوابید.

بهانه‌های ابدی

مهدی ولی‌زاده

تصویر ما از آینده‌مان با آرزوهایی که در سر داریم، شکل می‌گیرد. در هفت‌سالگی دکتر متخصصی هستیم که خلبانی می‌کند، بعد از ظهرها می‌رود بزرگ‌ترین برج‌ها را می‌سازد، و شب‌ها ابرقهرمانی است که شهر را نجات می‌دهد. ۱۰ سال بعد، در ۱۷ سالگی، تسلیم شده‌ایم و دست بعضی آرزوها را رها کرده‌ایم. انگار توقعمان پایین آمده است. بهتر بگوییم: «انگار حس رسیدن به آرزوهایمان را نداریم، انگار خسته‌ایم!» همین خستگی مجبورمان می‌کند که در پس‌کوچه‌های ذهنمان دنبال «بهانه» بگردیم. می‌خواهیم ببینیم برای این مدت چه بهانه‌هایی ممکن است بیاورید تا زندگی خودتان را به فنا ندهید! **۲ پول ندارم:** گاهی وقت‌ها راست است. خب آدم پول ندارد و نمی‌تواند برای بعضی فعالیت‌ها هزینه کند. ولی بعضی وقت‌ها مسئله نداشتن چیز مهم‌تری است: نداشتن اعتمادبه‌نفس! بعضی وقت‌ها رویمان نمی‌شود رو بیندازیم و برای کلاس یا فعالیتی که فکر می‌کنیم استعدادش را داریم، پول جور کنیم. در شماره مهر درباره روش‌های رسیدن به پول صحبت کردیم، اما بگذارید پیش از تمام کردن این پاراگراف یک چیز را بگوییم: «تا امتحان نکنید نمی‌فهمید!»

۳ خانواده نمی‌دارن: روشن است که «خانواده همیشه صلاح ما را می‌خواهد». همچنین «زاویه دید به یک موضوع ممکن است برداشت‌های متفاوتی از آن ایجاد کند!» و باز هم یک مسئله روشن دیگر اینکه: «شما وقتی آرزویی دارید و چیزی می‌خواهید تا به آن برسید، قطعاً سعی می‌کنید به همه جوانبش فکر کنید و خلاصه شما هم بد خودتان را نمی‌خواهید!». حالا به‌عنوان راه حل، ساده‌ترین روش آن است که با عصبانیت جلو بروید و به خواسته‌تان بدون رضایت خانواده برسید که شاید نتیجه نگیرید و سرکوفت هم بخورید. اما راه حل دوم این است: مثل یک دیپلمات بنشینید و صحبت کنید. از معجزه کلمات غافل نشوید، تنها کاری که باید بکنید، این است که دست خانواده را بگیرید و بیاوریدشان جایی که خودتان ایستاده‌اید. اگر دید شما درست باشد، مطمئن باشید آن‌ها هم با شما همراه می‌شوند. **۴ وقت ندارم:** اگر فقط تابستان‌هایتان را حساب کنیم، نزدیک دو سال و خورده‌ای می‌شود، زمان‌های بی‌کاری باقی روزهای سالتان که بماند سر جای خود. برای این بخش اگر واقعاً بهانه‌تان این است که در تابستان کاری انجام ندهید، ما خیلی چپکی

چگونه تعطیلات خود را هدر دهیم؟

مهدی ولی‌زاده

۱ شب تا ساعت چهار بیدار بمانیم (البته بعضی‌ها به این ساعت صبح می‌گویند) و از آن طرف صبح تا ۱۲ بخوابیم (که البته برخی با بی‌حوصلگی معتقدند ۱۲ ظهر درست‌تر است). پس از آن چون خیلی خسته و گشنه‌ایم، یک ناهار بز نیم بر بدن و دوباره بخوابیم. بدون خواب بعد از ناهار که نمی‌شود. اما نمی‌فهمم چرا سر شبی که ما تازه بیدار شده‌ایم و سر حالیم، همه می‌روند بخوابند. به احترام خانواده یکی دو ساعت بیدار نشسته بودیم ها! الان وقت خواب است؟ **۲ آن قدر فیلم و سریال ببینیم** که برای رفع نیاز سریال دیدنمان، کارگردان‌ها مجبور به ساخت سری‌های جدید بشوند. یعنی یک تیم ۲۰ نفره می‌نشینند، چند سال فقط ۱۰ «سین» سریال می‌سازند که ما در دو هفته کلش را می‌بینیم، اسم خودشان را هم گذاشته‌اند فیلم‌ساز! البته اینکه تمام رگ‌های چشمانمان ترکیده‌اند، به‌خاطر

درس خواندن و اثر سال تحصیلی است، به این حجم از فیلم دیدن ارتباطی ندارد.

۳ همه‌اش گوشی دستمان باشد. البته که خانواده درباره ساعت کار با گوشی ما زیاده‌گویی می‌کنند. از ۲۴ ساعتی که می‌گویند گوشی دستمان است، مقداری‌اش را که خوابیم. نهایتش ۹ ساعت می‌تواند گوشی دستمان باشد. ما هم خیلی تفننی در صفحات مجازی این و آن می‌گردیم، نه اینکه تمام تفریحات تعطیلاتمان باشد. در آخر تابستان به‌خوبی به‌خاطر می‌سپاریم که کدام دوستان کجا رفت، کدام فامیلیمان چه غذایی پخت و کدام بازیگر در حال ایفای نقش در کدام فیلم جدید شد. با روشی بهتر از این هم می‌شود حافظه و اطلاعات عمومی کسی را تقویت کرد؟

۴ حق طبیعی‌مان را به خانواده گوشزد کنیم. بهشان غر بز نیم، تقصیر آن‌هاست که تابستان ما به بطالت گذشته. باید ما را در کلاس‌های مختلف ثبت‌نام می‌کردند، حالا که ثبت نام نکرده‌اند، باید همین وضع را تحمل کنند. یعنی حالا که اعصابمان را خرد کرده‌اند، اعصاب

هسی نگو بلا بگو!

هسیوس ترسداریوس، متولد ۱۳۹۶۰۰ قبل از میلاد مسیح در شهر ترسداریوس آباد سفلا، از بزرگان هنر، فلسفه، و علم پزشکی، فیزیک، شیمی، داروسازی، اپیدمیولوژی و همچنین رایانه (به جز سخت‌افزار) و حتی مهندسی صنایع بود. در بدو تولد، با بیماری خود خرج گزافی را روی دوش پدر خود گذاشت؛ طوری که تمام دارایی کلان خود را صرف بهبود باربرین (تو خونه صداس می کردن) کرد. اما او استعداد عجیب خود را در تابستان شکوفا کرد. وی با تماشای راز بقا توانست در سن سه ماهگی صدای حیوانات را تقلید کند. مدتی نگذشت که تمامی اهالی ترسداریوس آباد سفلا و علیا برای دیدن شیرین کاری هسی دم در خانه صف می کشیدند و با تهیه بلیت نمایش او، شخصیت خودشان را ثابت می کردند. در پایان تابستان پول پدر برگشت و باربرین به تقلید تمام شخصیت‌های مجازی و حقیقی مسلط شد. باربرین هر چه بزرگ و بزرگ‌تر می شد، علاقه‌اش به علم و اکتشاف نیز بیشتر می شد. از اکتشاف تأثیر مواد شیمیایی و واکنش‌های فیزیکی بگریزید تا اکتشاف سن خانم‌های فامیل. در عصر یکی از روزهای بین‌التعطیلین، وقتی باربرین داشت با قطره‌چکان محلولی را اضافه می کرد تا کاربرد آننگرال را ثابت کند، یک لحظه دستش لرزید و دو قطره بیشتر از حد مجاز ریخت و خانه ترسداریوس‌ها منفجر شد. باربرین کل تابستان را به نجاری و نقشه‌کشی پرداخت و خانه را به‌خوبی تعمیر کرد و آشپزخانه «پن» با پنجره‌های دوجداره ساخت. او دوران کودکی خود را به‌خوبی پشت‌سر گذاشت، اما در نوجوانی که با رفیقان ناباب نشست و برخاست کرد، مدتی تحصیل را کنار گذاشت و به فنون «اتک زنی» از چپ و از راست و از وسط به دو طرف ماهر شد. اما تا به خودش آمد، فهمید امتحانات خردادماه را از دست داده است. او که توانسته بود با «لول»‌های بالایش، اسم یکی از کاراکترها را به نام خود ثبت کند، از ناراحتی مو چنگ می زد و گریه می کرد. تا اینکه روز اول ماه خرچنگ طوری برنامه‌ریزی کرد که نصف وقت خود را صرف درس خواندن و بقیه روز را جلوی آینه به «سلفی گرفتن» و طراحی سربازخانه‌ها به شکل «هسی-سرو» بگذراند. جالب اینکه با همان نصف روز در پایان تابستان نه تنها نمراتش بالا رفت، بلکه دو کلاس دیگر هم جهشی خواند! وی که پس از ماجرای مردودی در امتحانات از کسب مقام و منصب در بازی کلش سیر شده بود، به یاد عشق دیرینش «اکتشاف» افتاد و دوباره آستین بالا زد و این بار خاطرات بد آتش‌سوزی را که مانع کارش شده بود کنار گذاشت و جدی‌تر جلو رفت. او در فصل تعطیلات اختراع جدیدی کرد و همچنین فنون رزم در معبد شائولین را فرا گرفت. در سفری خارجی به جزایر هاوایی به همراه خانواده، به اسکی روی آب علاقه‌مند شد و کارت مربیگری اروپا را نیز در همین زمینه از آن خود کرد. او تا پایان عمر خود اشتباهاتی مانند نوشتن «ه» به جای «کسره» و اختراع و اضافه کردن «استوری» به «اینستاگرام» و خوردن عسل و خربزه با هم (که این آخری باعث مرگش شد) را مرتکب شد. اما با برنامه‌ریزی درست، اجرای دقیق و استفاده از وقت‌های آزادش، کاری کرد تا مرگ زود هنگامش باعث تأسف همگان شود، چراکه هسی یاد گرفته بود، اگر نصف روز را هم هدر دهد، بالاخره از نصفه دیگر روز به‌درستی استفاده کند.

زینت پوری

فرهنگ لغات تابستان

پروند پری/تابستان: تاب+ستان به معنی سستاننده تاب و تب. فصل تخلیه تمام انرژی‌های منفی و مثبت. در تقویم دهه هفتادی‌ها تابستان سلطان فصل‌هاست و خودش به‌تنهایی سه فصل حساب می‌شود!

تجدیدی: سرعت‌گیر، راهی برای خیلی هیجان‌زده نشدن در تابستان.

کلاس فوق‌العاده تابستانی: طرح کوفت‌سازی این فصل برای تمام هواداران پر و پا قرصش. نقشه‌ای از پیش تعیین شده توسط مدرسه، مامان و بابا.

کلاس زبان: بابا! شما چقدر شیکید!

تفریحات تابستانی: نشستن پای برنامه «فتوشاپ» و مونتاژ عکس خودمان در کنار تصاویر سواحل قناری. آن هم وقتی که وقت داری، اما پول نداری!

گل کوچک: تنها سرگرمی بی‌امکانات، مفرح و تنها کاری که طبق برنامه‌ریزی‌های پیش تابستانی به‌درستی انجام می‌شود!

آن‌ها را خرد کنیم. اگر از کلاس خبری نیست، لااقل چند گیگ اینترنت پرسرعت را که باید برایمان تهیه کنند. چقدر وقت برای دانلود هدر بدهیم؟! همه چیز را ماکول کنیم به بعداً. اصلاً بعد از فارغ‌التحصیلی چطور است؟ این همه برنامه داریم برای اوقات فراغت‌مان، در سه ماه تابستان که نمی‌گنجد. باشد برای بعدها. بعداً آشپزی هم یاد می‌گیریم. و نرم‌افزار و فیزیک ۲ و نجاری و تنیس و کشاورزی و آداب معاشرت و فنون سخنوری و نویسندگی و کارگردانی و فیلم‌سازی و...

در نهایت هم ببخشید که با یک پرونده تابستانی به این بلندی وقتتان را گرفتیم. تابستان ۱۷-۱۶-۱۵ سالگی فقط یک‌بار اتفاق می‌افتد، آن یک‌بار هم نشستید پای مطالعه و مجله. اما یادتان باشد بعد از دوران مدرسه دیگر تابستان ندارید که بتوانید برایش برنامه‌ریزی کنید. وقتتان گرفته شد. التماس دعا. بروید به تابستان ویژه‌تان برسید.



گفت‌وگو با علی علیایی
سازنده انیمیشن (پویانمایی) آسمانی‌ها

فروشنده مرگ!

علی علیایی، ۱۸ ساله از شهر مشهد را لازم نیست در گوگل «سرچ» کنید تا بشناسید. علی را می‌توان در بازار پیدا کرد. بین اپلیکیشن‌هایی که ساخته‌است و حالا در گوشی‌های اندرویدی پیدا می‌شوند. علی جدا از اپلیکیشن‌سازی به انیمیشن‌سازی و برنامه‌نویسی نیز علاقه دارد و به‌خاطر همین همه‌فن حریف بودنش مهمان این شماره سینمای رشد است. اگر می‌خواهید درباره سازنده انیمیشن «آسمانی‌ها» اطلاعات بیشتری داشته باشید این مصاحبه را از دست ندهید.

سراغ انیمیشن رفته بودی، هنر را انتخاب نکردی؟
راستش حس می‌کنم ممکن است در فضاهای هنری، بعضی درس‌ها هست که با روحیه من سازگار نیست. دلم می‌خواست با خیال راحت هنرمند بشوم و برای همین سعی می‌کنم رتبه نرم‌افزار را بیاورم که هم به برنامه‌نویسی نزدیک باشد و هم از فضای تدوین، افتر افکت و... خارج نشوم.

کمی هم درباره انیمیشن «فروشنده مرگ» برایمان بگو.
فروشنده مرگ انیمیشنی درباره پلیس فتا و جرائم اینترنتی بود. من این انیمیشن را برای جشنواره «مردم و امنیت» فرستادم، اما پس از داوری تازه متوجه شدم جشنواره بخش دانش‌آموزی نداشته و بین آثار بزرگسالان و افرادی که رشته خودشان هنر بوده، کار من واقعا ابتدایی به نظر رسیده است. اما نکته جالب این بود که همان انیمیشن در «جشنواره دانش‌آموزی نوجوان سالم» رتبه اول استانی را کسب کرد. به مرور بعد از دو سال یکی از کلیپ‌هایم در شبکه نسیم هم پخش شد، اما اوایل کار واقعا مبتدی بودم!

پس به نظر خودت فرد موفقی بودی؟
اوایل زیادی سرم به سنگ می‌خوردم. به نسبت فیلم‌سازی، در ساخت اپلیکیشن شکست‌های خیلی سخت‌تر و بزرگ‌تری را

علی چرا وارد حرفه انیمیشن‌سازی شدی؟ و چطور؟
راستش اوایل اصلا هنری نبودم. با دیدن سریال «شوق پرواز» و هم‌زمان شدنش با جشنواره فیلم رشد تصمیم گرفتم درباره یک شهید خلبان که خیلی هم معروف نیست، بنویسم. اما متأسفانه هر قدر در اینترنت جست‌وجو کردم، شخص غیر معروفی پیدا نشد. داستان انیمیشن را خودم نوشتم و حدود یک سالی برای تمرین با نرم‌افزارهای انیمیشن‌سازی کار کردم. پس از یک‌سال انیمیشن آسمانی‌ها تولید شد و بعد از مقام آوردنش انگیزه پیدا کردم تا بیشتر در این زمینه فعالیت داشته باشم.

یعنی برای فیلم‌ساز شدن هیچ دوره و آموزش خاصی ندیدی؟

نه. بیشتر با نرم‌افزارهای ابتدایی سروکله می‌زدم تا اینکه به نرم‌افزار «افتر افکت» رسیدم و احساس کردم، باکارم متناسب است. در اینترنت اطلاعات زیادی درباره شیوه کار با اپلیکیشن‌ها و نرم‌افزارهای متفاوت وجود دارد. ما اولین بار با صداگذاری روی فیلم‌های خارجی کار کردیم. در واقع فقط دیالوگ‌ها از ما بود. اما به مرور تمام وقتم را به سروکله زدن با این نرم‌افزارها اختصاص دادم و دو انیمیشن محیط زیستی دیگر هم ساختم.

تو امسال کنکور ریاضی داری. چرا از همان سالی که

برخی از نمونه کارهای علی علیایی



تجربه کردم. اما حس خوبی نسبت به نتیجه آثارم دارم. حس می‌کنم در هر زمان و موقعیتی درست همان اتفاقی که باید می‌افتاده، رخ داده و خدا واقعاً حواسش به من بوده است. سال دوم دبیرستان که بودم معلم جغرافی‌مان ما را گروه‌بندی کرد و قرار شد هر گروه به شیوه خودشان درس‌ها را به دیگران آموزش بدهد. آن زمان خیلی‌ها روی کاغذ کار را ارائه دادند و بعضی‌ها پاورپوینت ساختند. اما من انیمیشن ساختم و معلم‌مان که خیلی از این سبک خوشش آمده بود، همه کلاس‌ها را مجبور کرد به کارهایی از این دست روی بیاورند. بعدها فهمیدم در تمام مدرسی که آن معلم‌مان می‌رفته، یک جور نهضت فیلم جغرافی راه افتاده است! خب فیلم‌سازی در آن مقطع نه جشنواره‌ای داشت و نه جایزه‌ای. حتی خیلی از بچه‌ها غر می‌زدند که چرا کاری کرده‌ام که در هچل بیفتند. اما به نظر من کارم اثر خودش را گذاشت.

خانواده چقدر در موفقیت نقش داشتند؟

من تقریباً در تمام مدت فیلم‌نامه‌نویسی تا اجراء از تمام برادرها و اعضای فامیل به صورت مخاطب آزمایشی استفاده می‌کنم. به خاطر اینکه بچه آخر هستم، نقش حمایتی خانواده در تصمیم‌گیری‌هایم بسیار مشهود است. با اینکه اعضای خانواده‌ام من هنری نبودند، اما واقعاً در این مسیر پشتیبانی‌ام کرده‌اند.



یکی از مصرف‌های اینترنت برای ما جست‌وجو کردن است؛ از اخبار و سؤالات متداول گرفته تا تحقیق درسی و دستور پخت غذا. برای این کار، اکثراً از بهترین و محبوب‌ترین سایت اینترنتی، یعنی موتور جست‌وجوی گوگل (Google.com)، استفاده می‌کنیم. این سایت به حدی هوشمند است که به همهٔ زبان‌های دنیا تسلط دارد. ایرادات تایپ‌شدهٔ شما را برای جست‌وجو تصحیح می‌کند و می‌تواند کلمهٔ مورد نظر شما را در سایت‌هایی به زبان‌های متفاوت جست‌وجو کند. در اینجا قصد داریم شما را با تکنیک‌های جست‌وجو در این سایت آشنا کنیم تا راحت‌تر و سریع‌تر به نتیجه برسید.

جست‌وجوی عبارت کامل

وقتی یک کلمه یا عبارت را در علامت نقل‌قول قرار می‌دهید، نتایج فقط شامل صفحه‌هایی خواهد بود که دقیقاً همان کلمات با همان ترتیب درون نقل‌قول در آن‌ها وجود دارد. فقط زمانی از این قابلیت استفاده کنید که به دنبال دقیقاً یک کلمه یا عبارت می‌گردید. در غیر این صورت بسیاری از نتایج مفید را اشتباهاً از دست می‌دهید. نمونه‌ای برای این مورد چنین است:

"رشد جوان"

استفاده از خط فاصله

برای حذف یک یا چند مورد از نتیجهٔ جست‌وجو، از خط فاصله استفاده می‌کنیم. برای مثال، وقتی بخواهیم فروشگاه‌های کتاب را در اینترنت جست‌وجو کنیم و

سایت‌ها جست‌وجو کنیم، از «intitle» استفاده می‌کنیم. مثلاً برای جست‌وجوی مطالب آموزشی با عنوان «آموزش ریاضیات گسسته» به این صورت جست‌وجو می‌کنیم:

intitle: آموزش ریاضیات گسسته

برای جست‌وجوی عبارت در نشانی سایت هم از: «inurl» استفاده می‌کنیم. در این مثال می‌خواهیم ببینیم چه سایت‌هایی دربارهٔ علم نجوم (Astronomy) وجود دارد:

inurl: astronomy

جست‌وجو درون وبسایت‌ها

بیشتر وبسایت‌ها گزینهٔ جست‌وجو دارند. به این صورت که می‌توانید کلمهٔ مورد نظر خود را در محتوای سایت جست‌وجو کنید. حال اگر سایتی فاقد گزینهٔ جست‌وجو باشد و یا بخواهید بدون ورود به سایت، کلمه یا عبارت‌هایی را در آن جست‌وجو

فروشگاهی را که کتاب درسی دارند، از نتیجهٔ جست‌وجو حذف کنیم، باید بنویسیم: فروشگاه کتاب - کتاب درسی.

یافتن وبسایت‌های مشابه

فرض کنید موضوع جالبی در اینترنت یافته‌اید و می‌خواهید وبسایت‌هایی را که محتوای مشابهی دارند بیابید. برای انجام این کار کافی است از عبارت: «related» استفاده کنید و سپس آدرس سایت مدنظر را بنویسید. در نظر داشته باشید که میان عبارت و نشانی وبسایت مدنظرتان فاصله قرار ندهید. مثلاً می‌خواهیم سایت‌های مشابه با وبسایت مجلهٔ رشد را بیابیم:

related:roshdmag.ir

جست‌وجو در عنوان یا نشانی سایت

اگر بخواهیم کلمه‌ای را در عنوان یا تیتراژ

ریزمکاری‌های جست‌وجو

è جست‌وجوی خود را با زبان ساده شروع کنید؛ مثلاً: فرودگاه مهرآباد کجاست. اگر به دنبال مورد خاصی در یک جای مشخص هستید، مکان را به جست‌وجوی خود اضافه کنید. مثلاً برای جست‌وجوی نشانی دفتر مجلات رشد با توجه به کلمات کلیدی که می‌دانیم، می‌نویسیم: مجلات رشد تهران ایرانشهر.

è برای جست‌وجو از کلمات متداول و پرکارکرد استفاده کنید. مثلاً به جای اینکه بنویسید: «سرم درد می‌کند»، بنویسید: «سر درد».

è نگران املای کلمات نباشید. اگر کلمه‌ای را با املای غلط بنویسید، گوگل آن را تصحیح می‌کند؛ یا اینکه در کلمات انگلیسی تفاوتی بین تایپ کلمات با حروف بزرگ و کوچک وجود ندارد.

è برای جست‌وجوی پیشرفته از آدرس www.google.com/advanced_search استفاده کنید. از طریق جست‌وجوی پیشرفته گوگل می‌توانید زبان، منطقه جغرافیایی سایت، نوع و فرمت فایل، و بازه زمانی مورد جست‌وجو را مشخص کنید.

è از نوار و برگه بالای سایت کمک بگیرید. با استفاده از نوار ابزار بالای سایت گوگل به راحتی می‌توانید نوع جست‌وجوی خود را تعیین کنید. می‌توانید درباره کلمه یا عبارت جست‌وجو شده، تصویرها، فیلم‌های ویدیویی یا اخبار مرتبط را ببینید. یا با استفاده از زبانه «tools» (ابزار) بازه زمانی جست‌وجو را مشخص کنید و با گزینه «setting» تنظیمات جست‌وجو را تغییر دهید.

è اگر تصویری در اختیار دارید که می‌خواهید اطلاعاتی درباره آن بیابید، یا تصویرهای مرتبط با آن را جست‌وجو کنید، به بخش جست‌وجوی تصویر گوگل به نشانی «images.google.com» بروید. با آپلود تصویر با وارد کردن نشانی اینترنتی آن، می‌توانید اطلاعات کامل یا تصویرهای مشابه آن را دریافت کنید.



کند و نتیجه را نمایش دهد. برای مثال، اگر به دنبال سایتی درباره موسیقی متن فیلم «از کرخه تا راین» باشیم و نام کامل فیلم را به خاطر نداشته باشیم، به این صورت جست‌وجو می‌کنیم: موسیقی از کرخه*.

استفاده از or یا |

گاه عبارت کامل مورد نظرمان را به یاد نمی‌آوریم و بین کلماتی تردید داریم. در اینجا می‌توانیم با قرار دادن «or» یا «|» بین کلمات، آن را جست‌وجو کنیم. فرض کنیم به دنبال مطلبی هستیم که به خاطر نداریم در آرشیو رشد جوان بوده است یا آرشیو رشد نوجوان. پس به این صورت می‌نویسیم: رشد جوان | نوجوان

کنید، کافی است نشانی وبسایت را در سایت گوگل بنویسید و واژه کلیدی مورد نظرتان را جست‌وجو کنید. مثلاً می‌خواهیم مطالب مربوط به ریاضیات را در سایت رشد جست‌وجو کنیم: ریاضی: roshdmag.ir

جست‌وجو بر اساس مترادف‌ها

اگر می‌خواهید موضوعی را جست‌وجو کنید، می‌توانید از کلمات هم‌معنی و مترادف بهره بگیرید و به این منظور بین کلمات علامت «~» را بگذارید. به فرض، اگر بخواهیم در مورد لباس و ارتباط آن با سلامت اطلاعات کسب کنیم، به این صورت می‌نویسیم: لباس ~ سلامت

استفاده از * در زمان فراموشی

زمانی که در جست‌وجو کلمه یا عبارتی را فراموش می‌کنیم، می‌توانیم با علامت «*» از گوگل درخواست کنیم عبارت ما را کامل

سربازان فردا

جنگی دقیق و کشنده مجهزند. اما با وجود این، هنوز چالش اصلی کارشناسان جنگ، کاهش آسیب پذیری سربازان در میدان نبرد است. زیرا در میان آن لباس‌های عجیب و دستگاه‌های پیشرفته جنگی، هنوز موجودی آسیب پذیر به نام انسان قرار دارد. در این زمینه می‌توان از اهمیت بسیار زیاد فناوری نانو برای ساخت لباس‌های جنگی هوشمند و پیشرفته سخن گفت.

با گذشت قرن‌های متمادی از پیدایش نسل بشر، اکنون یکی از دغدغه‌های حکومت‌ها تهیه تجهیزات دفاعی برای سربازان است. پیشرفت‌های شگرف علم و فناوری در جهان امروز باعث شده است که ایده ساخت سربازان روباتی چندان دور از انتظار نباشد، سربازانی که همواره با دیگر هم‌زمان خود در تماس‌اند، می‌توانند در محیط‌ها و شرایط آب‌وهوایی گوناگون جنگ کنند و به انواع تجهیزات

خودروهای بدون سرنشین

این خودروها برای عملیات پشتیبانی، پوشش آتش و شناسایی طراحی شده‌اند و نیازی به راننده ندارند.

اصطلاحی است که به جدیدترین جنگ‌افزارها برای تجهیز سربازان پیاده نظام اشاره دارد و به صورت محدود در جنگ عراق مورد آزمایش قرار گرفت. طرح جنگ‌آور خشکی خیلی زود به دلیل وزن زیاد تجهیزات و عمر نسبتاً کوتاه باتری‌ها به حالت تعلیق درآمد و کارشناسان در حال حاضر مشغول بررسی فناوری‌های جدید به‌منظور رفع نواقص این پروژه هستند.

جنگ‌آور خشکی

آنتن‌ها

این آنتن‌ها برای ارسال و دریافت سیگنال‌های جی‌پی‌اس، رادیو، ویدئو و دیگر انواع اطلاعات مورد استفاده قرار می‌گیرند. با کمک این فناوری سربازان همیشه با یکدیگر و همچنین با قرارگاه در ارتباط‌اند و احساس تنهایی نمی‌کنند.

کوگارا

این خودروی جنگی بدون سرنشین برای ایجاد پوشش وسیع آتش طراحی شده است.

صفحه نمایش تکرنگ

موقعیت سرباز و هم‌زمانش را روی نقشه به دقت نشان می‌دهد و همچنین تصویرهای ارسالی از خودروهای بدون سرنشین و بسیاری اطلاعات دیگر روی آن قابل مشاهده هستند.

حسگرهای فرسوخ

با استفاده از این حسگرها می‌توان از طریق گرمای بدن موجودات زنده حتی در تاریکی مطلق آن‌ها را تشخیص داد.

دستگاه کنترل

کنترل همه تجهیزات سرباز از طریق این دستگاه انجام می‌شود.

زیرپوش سرامیکی چندتکه

این زیرپوش چندتکه سرباز را در برابر اصابت گلوله‌هایی به بزرگی گلوله M16 مصون نگه می‌دارد.

باتری

انرژی مورد نیاز تجهیزات، توسط باتری‌های لیتیومی تأمین می‌شود. کارکرد این باتری‌ها حدود ۲۴ ساعت است و پس از آن به شارژ مجدد نیاز دارند.

ماسک

در برابر جملات میکروبی و شیمیایی از سرباز محافظت می‌کند.

سامانه تصفیه آب و غذا

آب آشامیدنی و یک منوی ۲۴ گزینهای از غذاهای کنسرو شده و یا خشک را به‌طور دائم در اختیار سرباز قرار می‌دهد.

۶ ساعت

حداکثر زمانی است که برخی از انواع هواپیماهای بدون سرنشین (UAV) قادر به پرواز هستند. نحوه پرواز این هواپیماها به گونه‌ای است که وجود سرنشین عملاً غیرممکن می‌باشد.

پوتین

بسیار سبک و به گونه‌ای طراحی شده است که کمترین سایش ایجاد شود.

۲ میلیارد دلار

هزینه اجرای پروژه جنگ‌آور خشکی در طول ۱۰ سال است. تجهیز هر سرباز حدود ۳۰۰۰۰ دلار هزینه در بر دارد.

لباس رزم

این یونیفرم‌ها از مواد سبک و ضدآب ساخته شده‌اند. دمای بدن را حفظ می‌کنند و می‌توانند بسته به پوشش گیاهی و بافت محیط، تغییر رنگ دهند. یک حسگر برای تشخیص سموم موجود در هوا روی لباس تعبیه شده است و یک ریز تراشه پس از تجزیه و تحلیل مواد شیمیایی سمی، پادزهر مناسب را در هوا پخش می‌کند. حسگرهای بیولوژیکی به صورت خودکار فشار خون و نبض سرباز را تحت‌نظر می‌گیرند. پارچه هوشمند به کار رفته در لباس به صورت خودکار به پانسمان محل خون‌ریزی می‌پردازد. لباس به گونه‌ای طراحی شده است که همانند یک عایق گرمایی مانع خروج گرمای بدن می‌شود. این ویژگی، هم باعث تلف نشدن گرما و هم مانع دیده شدن سربازان در دوربین‌های فروسرخ دشمن می‌شود. فناوری جیکو در بالا رفتن سرباز از سطوح عمودی به وی کمک می‌کند.

جنگاور نیروی آینده

عنوان برنامه‌ای است که برای تجهیز سربازان دهه‌های آتی به اجرا گذاشته خواهد شد. فناوری‌های گوناگون برای بهبود وضعیت دفاعی، دید و تشخیص به صورت یکپارچه در کلاه ایمنی سرباز تعبیه خواهد شد. توسعه فناوری نانو می‌تواند به تولید لباس‌های هوشمند منجر شود.

جنگ افزار

کلوله‌هایی که برای این جنگ‌افزارها طراحی شده‌اند با تشخیص گرمای بدن هدف، مستقیماً به وی اصابت می‌کنند.

ایجاد وحشت

علاوه بر برخورداری از جنگ‌افزارها و تجهیزات کشنده، سربازان فناوری آینده می‌توانند تنها با ظاهر خود تأثیر روانی روی دشمن بگذارند.



کلاه ایمنی

سیستم‌های چشم‌انداز مادون قرمز، حسگرهای گرمایی، شیمیایی و میکروبی، و دوربین دید در شب در این کلاه خود تعبیه شده‌اند. این کلاه همچنین یک صفحه نمایش دارد که سرباز می‌تواند برای نظارت بر منطقه از آن استفاده کند.

پوتین

این پوتین‌ها به گونه‌ای طراحی شده‌اند که انرژی جنبشی ناشی از حرکت را درون خود ذخیره می‌کنند.

برنامه دراز مدت

اگر چه اغلب این فناوری‌های جنگی هم‌اکنون در حال توسعه و پیشرفت هستند. اما به نظر نمی‌رسد که تا سال ۲۰۲۵ بتوان از آن‌ها به عنوان تجهیزات متداول میدان جنگ استفاده کرد.

واکسن خوراکی

مواد خوراکی دارای نشانگرهای زیستی که سربازان می‌توانند آن‌ها را از راه دور شناسایی کنند.

مواد خوراکی با ارزش غذایی بسیار زیاد.

لباس‌های هوشمند با ایجاد فشار روی محل زخم، باعث توقف خون‌ریزی می‌شوند.

حسگرهای

زیست‌سنج به‌طور مداوم شاخص‌های فیزیولوژیکی سرباز را تحت‌نظر می‌گیرند.

لباس با پوشش پروتئین که سرباز را از دید حسگرهای دشمن مصون نگاه می‌دارد.

بهبود سوخت و ساز بدن باعث افزایش سطح اکسیژن برخی بافت‌های خاص می‌شود و انرژی برخی سلول‌های بدن را افزایش می‌دهد.

از فناوری ترموفیز بیولوژی به منظور کنترل دائمی گرمای بدن استفاده می‌شود.

میول

وسیله نقلیه زمینی که برای عملیات گوناگون از قبیل حمل و نقل، شناسایی مین، و ارائه پشتیبانی هوایی طراحی شده است.

هواپیمای بدون سرنشین

برخی از نمونه‌های این هواپیماهای کوچک جاسوسی و شناسایی (UAV) برای حمله به اهداف خاص دارای جنگ‌افزار هستند.

پیامبر(ص) و احترام به مخلوقات

مهر بی مرز

در شماره پیشین به جلوه‌های اخلاق فردی پیامبر اسلام(ص) پرداختیم. در ادامه، به جلوه‌های اخلاق اجتماعی پیامبر(ص) می‌پردازیم.

ع ارتباط با دیگران

پیامبر(ص) در برخورد با دیگران گشاده‌رو بود و رفتاری پرجاذبه داشت. همواره در سلام کردن از دیگران پیشی می‌گرفت. به کوچک و بزرگ سلام می‌کرد. سلام را نشانه فروتنی و پیام صلح، آرامش و سلامتی می‌دانست. در ملاقات با دیگران سلام می‌کرد وقتی با کسی دست می‌داد، دست خود را زودتر از دست او بیرون نمی‌کشید. با مردم چنان معاشرت می‌کرد که هر کس گمان می‌کرد عزیزترین فرد نزد آن حضرت است.

به کسی خیره نگاه نمی‌کرد و در حیا و شرم حضور بی‌مانند بود. کسی را سرزنش نمی‌کرد و لغزش‌ها و عیوب دیگران را جست‌وجو نمی‌کرد. از جمله ویژگی‌های رفتاری ایشان احترام و مدارا با مردم بود. ایشان علاوه بر محبت به مردم، به آنان شخصیت می‌داد. همیشه در کنار مردم و در غم و شادی آنان شریک بود. از بیماران عیادت می‌کرد و در تشییع جنازه حضور می‌یافت. جز در مقام دادخواهی اجازه نمی‌داد کسی در حضور او از دیگری بد بگوید. هرگاه کسی از او حاجتی می‌خواست، باز نمی‌گشت

مگر آنکه یا به حاجت خود رسیده بود، یا به بیان خوشی از آن حضرت دلخوش گشته بود. هرگاه از رفتار کسی آزرده می‌شد، ناراحتی در سیمایش نمایان می‌شد، ولی زبان به گله و اعتراض نمی‌گشود. کینه کسی را در دل نگه نمی‌داشت و با یارانش شوخی و گفت‌وگو می‌کرد. هرکسی بر او وارد می‌شد، مورد احترام قرار می‌گرفت. حتی گاهی عباي خود را برایش پهن می‌کرد و با اصرار وی را روی آن می‌نشاند.

ع ارتباط با خانواده

ع همدلی با خانواده

در خانه با زن و فرزندش بسیار مهربانانه و دوستانه برخورد می‌کرد. خوش‌اخلاق و خندان بود. هرگز تنیدی نمی‌کرد و لغزش‌ها را نادیده می‌گرفت. با کودکان بسیار مهربان بود و با آنان بازی می‌کرد. انس بن مالک می‌گفت: کسی با زن و فرزندش مهربان‌تر از رسول گرامی اسلام نبود. او نسبت به همسران خود هیچ‌گونه خشونت نمی‌کرد و این برخلاف خلق‌وحوی مردم مکه بود. از جلوه‌های همدلی او با خانواده این بود که با همه اشتغالات، وقتی در خانه بود، اوقات خویش را به سه بخش تقسیم

می‌کرد: وقت خاصی برای خدا و عبادت، بخشی برای کارهای شخصی، و قسمتی برای خانواده. می‌فرمود: بهترین شما کسی است که با همسرش خوش‌رفتارتر باشد و من از تمامی شما نسبت به خانواده‌ام خوش‌رفتارترم.

ع همکاری در منزل

با وجود مسئولیت‌های خطیر اجتماعی، وقتی وارد خانه می‌شد، در تمام کارها، از درست کردن غذا تا جارو کردن خانه، به همسرش کمک می‌کرد. گاه گوشت را تکه‌تکه می‌کرد، به شتر علوفه می‌داد و گوسفندان و شتر را می‌دوشید. لوازم خریداری شده را با خود به منزل می‌برد و گاهی خانه را جارو می‌کرد. می‌فرمود: کمک به همسر و انجام کارهای منزل صدقه و احسان در راه خداوند محسوب می‌شود.

ع مهربانی با کودکان و توجه به

جوانان

رسول گرامی اسلام(ص) در نهایت مهربانی با کودکان برخورد می‌کرد. از این‌رو درباره پیامبر نوشته‌اند: مهربانی با کودکان راه و رسم پیامبر(ص) بود. در آن زمان که دختر را ننگ می‌دانستند، عاطفه نسبت به کودکان کم‌رنگ بود و معیار مهم در نظر مردم کهولت سن بود، پیامبر(ص) با کودکان مهربان بود و

بین بردن مزرعه‌ها و سوزاندن آن‌ها حتی در جنگ نهی می‌کرد. پیامبر(ص) نسبت به حیوانات مهربان بود. امیر مؤمنان(ع) می‌فرماید: پیامبر(ص) وضو می‌گرفت. گربه‌ای نزد او آمد. پیامبر(ص) دانست که آن گربه تشنه است. ظرف آب را به‌سوی حیوان گرفت و گربه از آن آب نوشید. سپس پیامبر(ص) با بقیه آب وضو گرفت. هنگام عزیمت سپاه اسلام برای فتح مکه، رسول خدا(ص) سگی را دید که به‌خاطر بچه‌هایش زوزه می‌کشید و آن‌ها شیر مادرشان را می‌خوردند. پیامبر(ص) به یکی از یارانش به نام سراقه فرمود تا در برابر حیوان بایستد و از آن مراقبت کند تا مادامی‌که از آنجا می‌گذرند، به آن حیوان و بچه‌هایش آسیبی برسانند. پیامبر(ص) هرگز در زندگی شکار نکرد.

سال. همواره توصیه می‌کرد که با جوانان رفتار نیک داشته باشید، چرا که آن‌ها دل‌نازک‌ترند و می‌فرمود: خداوند مرا به رسالت فرستاد و جوانان پذیرای من شدند و با من هم‌پیمان گشتند، ولی پیران با من مخالفت کردند.

۶ برخورد مهربانانه با محیط زیست

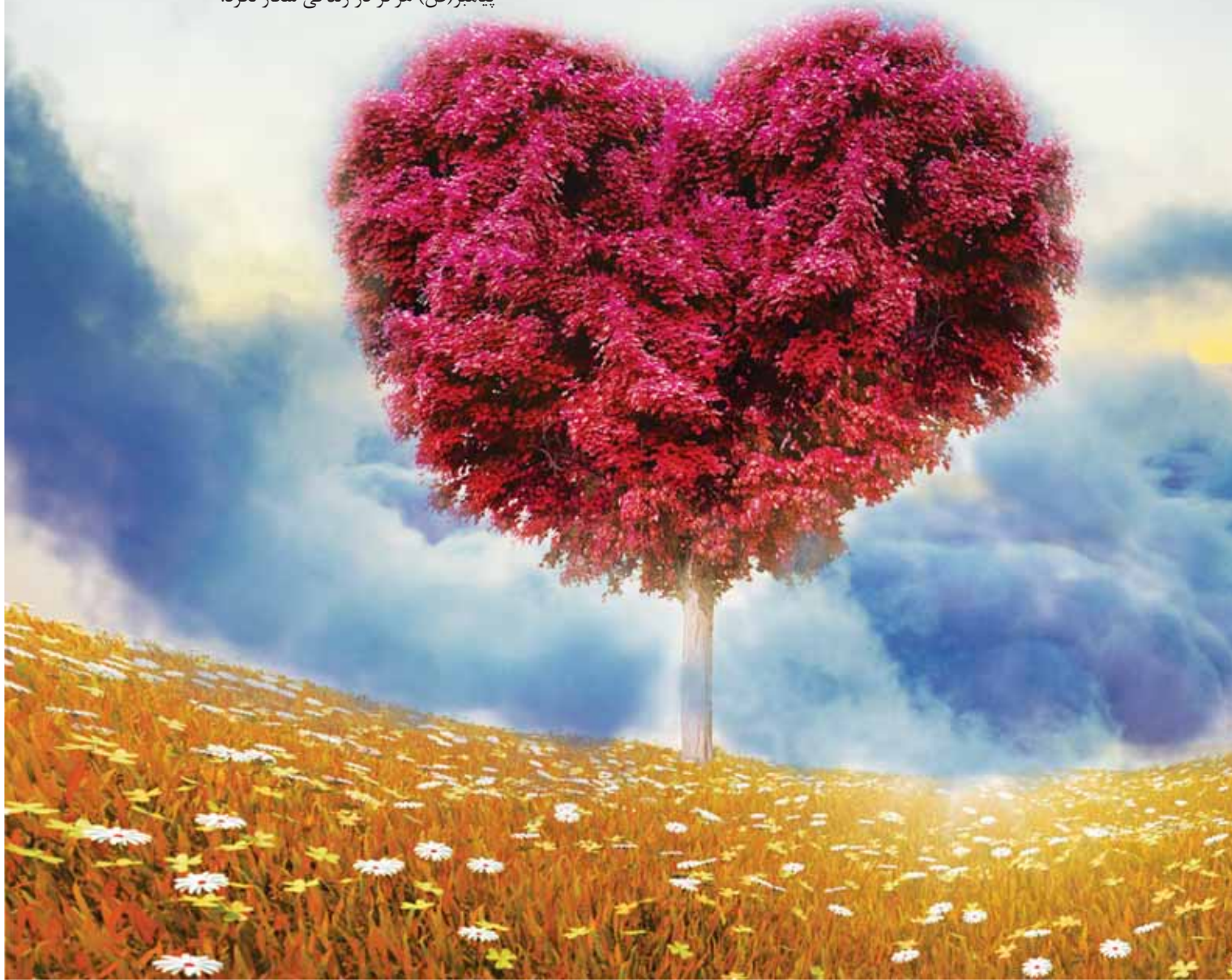
در نگاه پیامبر(ص) حفظ محیط زیست اهمیت داشت. پیامبر(ص) می‌فرمود: از زمین محافظت کنید. به درستی که مادر شماس است.

و نیز فرمود: اگر قیامت برای یکی برپا شود و دردستش نهالی باشد، باید آن را بکارد. آن حضرت تماشای گیاهان سبز و خرم را بسیار دوست داشت. رسول خدا(ص) از قطع درختان، از

می‌فرمود: پنج چیز است که تا زنده‌ام ترک نخواهم کرد. یکی از آن‌ها سلام دادن به کودکان است تا پس از من سنت شود. درباره دختران سفارش ویژه داشت و می‌فرمود: بهترین فرزندان شما دختران‌اند.

روزی در مسجد نماز می‌خواند، صدای گریه بچه‌ای آمد. پیامبر(ص) نمازش را زودتر تمام کرد و هنگامی که اصحاب از او پرسیدند چرا نماز را با شتاب تمام کردید، فرمود: مگر شما صدای گریه کودک را نشنیدید.

آن حضرت به لیاقت و کاردانی جوانان باور داشت و به آن‌ها احترام می‌گذاشت. به همین دلیل جوانان را به کارهای سنگین و مهم می‌گماشت. معیار مسئولیت در نظر او ایمان، کاردانی و تقوا بود، نه سن و



شاعر ماه

حدود ۲۰ کتاب شعر، پژوهش، ترجمه و نشر، حاصل ۴۸ سال زندگی **سید حسن حسینی** است. او در سال ۱۳۳۵ در تهران به دنیا آمد و در سالی که به عنوان چهره ماندگار از او تقدیر شد (۱۳۸۳)، از میان ما رفت.

«هم صدا با حلق اسماعیل»، «براده‌ها»، «بیدل، سپهری، سیک هندی»، «مشت در نمای درشت»، «گزیده شعر جنگ و دفاع مقدس»، «نوشداروی طرح ژنریک»، «طلسم سنگ»، «گنجشک و جبرئیل»، «شقایق نامه»، «در ملکوت سکوت»، «از شرابه‌های روسری مادرم»، «سفرنامه گردباد» و «شاعری در مشعر» از جمله کتاب‌های اوست.

توجه او به طنزنویسی را در کتاب‌های «نوشدارو طرح ژنریک»، «براده‌ها» و «فستیوال حنجر» می‌توان دید. او یکی از بیدل‌شناسان روزگار ما بود. شعرهای او حماسی، انتقادی و حاصل اندیشه‌های والای انسانی است.

(۱) دست تو دری گشود در آینه
بر حیرت ما فرود در آینه
رفتیم به دیدار خود اما دیدیم
غیر از تو کسی نبود در آینه

(۲) عشق یعنی لباس روح و روان
عشق کوتاه بدترین رخت است
یار ما بی خیال خاطر ماست
بی خیالان خیالشان تخت است
ساده می‌گیرد و نمی‌داند
دور از او زندگی به ما سخت است
یار ما گاه هست و گاهی نیست
عاشق پاره‌وقت بدبخت است



به قلم فرید پوسفی

در آینه

برف‌ها آب می‌شوند
بهار اما
کبک‌ها را سربلند نمی‌کند.

یکی از عناصری که شاعران بارها برای بیان اندیشه خود از آن استفاده کرده‌اند کبک است. عطار در «منطق الطیر» کبک را نماد زرپرستی و گوهرپرستی، و حافظ در دیوان اشعار خود آن را نماد خرامیدن و ناز می‌داند اما شاعران امروز با توجه به ضرب‌المثل «مانند کبک سرش را در برف کرده‌است»، از شگردار سال‌المثل در شعر استفاده می‌کنند و کبک را نماد حماقت در پنهان‌کاری می‌دانند. به این دلیل که سرش را در برف کرده‌است تا دیگران معایب او را نبینند. در حالی که این خوداوست که دیگران را نمی‌بیند. با توجه به این موارد شعر حاضر را می‌توان به دو صورت تعبیر کرد: اول اینکه با توجه به همین ضرب‌المثل، شاعر کبک را سرزنش می‌کند که حتی با وجود آب شدن برف‌ها، آمدن بهار و شکفتن گل‌ها که نماد سرسبزی و رویش و صداقت هستند، آن چنان غرق در حماقت خود شده‌است که باز هم سربلند نمی‌کند تا این همه زیبایی را ببیند. اما برداشت دوم و عمیق‌تر از اولی این است که با آمدن بهار و آغاز فصل شکار پرندگان، کبک به خاطر ترس از شکارچی ترجیح می‌دهد همچنان خود را در برف پنهان کند. این شعر کوتاه سروده **فرزاد آبادی** و از مجموعه شعر «از خیابان ایرانی» انتخاب شده است.

به قلم مریم ترنج

اعتراف

مثل تو بود از تو ولیکن خبر نداشت
افتاده بود پای بلوطی که سر نداشت

مثل تو بود، مثل تو... اما در آن غروب
آن قدر خسته بود که نای سفر نداشت

دیدم سکوت و دلهره، دیدم خروش و خشم
دیدم هزار چشم تو را دید و برنداشت

دیدم کنار عکس تو طرحی سپید و سرخ
مثل پرنده بود ولی بال و پر نداشت

بگذار اعتراف کنم، اعتراف تلخ
این شیر پیر نیز توان خطر نداشت

تنها دو قطره اشک به پای بلوط ریخت
چشمم که ارمغانی از این بیشتر نداشت

محمد سلمانجی





چه دور، چه نزدیک



یخ می‌لرزد از سرما
ای آتشفشان فردا!
در پایت ازدحام کرده‌ایم
و شعرهایمان را پرمی‌دهیم
در باد خاموشی که می‌وزد
شاید سطر غریبی به قله‌ات برسد
قله‌ای که گم شده است
در آه زمین
ای سکوت پر از صدا!
طغیان
چه دور، چه نزدیک!
یکی از همین روزها
یکی از همین جمعه‌ها...

حسین شاکری

پندنامه

از جنید بغدادی نقل شده است که چون کسی از وی دعایی خواست گفتی: «خداوندا خلق تواند، و تو خالق ایشان. من در میانه کیستم که میان تو و خلق تو واسطه باشم؟»
با خود گفتی: «او دانای اسرار است، مرا با این فضولی چکار؟!»

نذره‌الاولیه • عطر

خاطره بارانی

روزی با حسین منزوی به نمایشگاهی رفته بودیم. آن موقع منزوی خیلی چاق شده بود. او را به دوستی معرفی کردم و با اشاره به شکم برآمده‌اش گفتم: «شاعر برجسته معاصر!»
او هم اشاره کرد به قد بلند و دیلاق من و گفت: «ایشان هم شاعر بلند پایه معاصر!»

آمال تعجب • عمران صلاحی

بهانه‌های قدیمی



غروب ... زمزمه‌ای با ترانه‌های قدیمی
غمی به وسعت ایوان خانه‌های قدیمی

سکوت ساده عکسی شکسته می‌کشد آرام
مرا به گوشه‌ای از عاشقانه‌های قدیمی

صدای گرم بنان، یا کریم‌های جوان را
نشاندن است در آغوش لانه‌های قدیمی

هوای چادر مادر بزرگ و جای تو خالی
که باز گریه کنم با بهانه‌های قدیمی

مگر به یاد تو امشب غبار آینه‌ام را
به بادها بسپارند، شانه‌های قدیمی

هوای تلخ اتاق و غمی که می‌وزد از دور
و عشق تازه‌تری از ترانه‌های قدیمی

اصغر معاززی مهررانی

شعر بی قرار

میز سالخورده
چه حرفی دارد با من
جز درد پای ترک دارش؟

اشتباه نکنید
کاغذهای روی میز شعر نمی خوانند
قرار ملاقات‌های مدیری سخت گیر را هماهنگ می کنند
و کتابخانه که سال هاست کتاب جدیدی نزیابیده
جز مالیات بردرآمد
حرف جدیدی
برای آتش شومینه ارباب رجوع زمستانی ندارد

به تلفن گفتم
اگر با من کار ندارد صدایش را در نیاورد
شاید بتوانم بر حاشیه قرارهای ملاقات
شعری برای بی قرارای هایم بگویم

سمیرا نیک نوروزی

ماهی قرمز تنگ بلور

ماهی قرمز تنگ بلور
ثانیه‌های عید را شماره می کند
و تو

عطر سال‌های سوخته را
با نفس‌هایی شیمیایی
به خانه می آوری
و به روزهایی فکر می کنی
که کوچه‌ها
با نام تو آغاز می شوند
دردها همیشه به زبان نمی آیند
گاهی می ریزند روی این کاغذ
گاهی می ریزند روی سرفه‌های ممتد تو
و گاهی درون تنگ بلوری
که ماهی قرمزش
دارد شهید می شود
ما سیاه می پوشیم
و تیتیر درشتی در خاطر روزنامه‌ها
خواب را از کوچه‌های جهان می گیرد:
«جانماز شیمیایی جدول مندلیف را به هم ریخت»

مریم ترنج

پلی به گذشته

در این شعر خواجوی کرمانی با لحنی نرم و عارفانه به مخاطب خود نصیحت می کند. مخاطبی که گویی خود شاعر است، اما همه را در برمی گیرد؛ همه آن‌هایی که دنبال نیکویی و خوبی و در پی رضای درونی خویش و همچنین خدای خود هستند.

به قلم بابک نبی

ای پسر دامن اهل قدم از دست مده
وَرَت از دست برآید کرم از دست مده
چون کسی نیست که با او نفسی بتوان برد
برو و همدم خود باش و دم از دست مده

در فنا محو شو و گنج بقا حاصل کن
بگذر از مُلک وجود و عدم از دست مده
یار اگر طالب درد تو بُود درمان چیست؟
از دوا روی بتاب و الم از دست مده

چون شدی معتکف کعبه قربت خواجو
در طواف آی و حریم حرم از دست مده



مکتوب

سعید بیابانکی شاعر، منتقد و طنزپرداز معاصر است. اشعار او سرشار از آرایه‌های ادبی و تصویرهای بدیع و لطیف است. «جامه دران» مجموعه‌ی موفقی در زمینه‌ی اشعار آیینی است که تاکنون به چاپ چهارم رسیده است.

خدا کند که بهار رسیدنش برسد
شب تولد چشمان روشنش برسد
چو گرد بر سر راهش نشسته‌ام شب و روز
به این امید که دستم به دامنش برسد
هزار دست پر از خواهش‌اند و گوش به زنگ
که آن انازترین روز چیدنش برسد
چه سال‌ها که در این دشت خوشه چین ماندم
که دست خالی شوقم به خرمنش برسد
بر این مشام و بر این جان چه می‌شود یارب
نسیمی از چمنش بویی از تنش برسد
خدای من، دل چشم انتظار من تا چند
به دور دست فلک بانگ شیونش برسد؟
چقدر بر لب این جاده منتظر ماندن
خدا کند که از دور توسنش برسد

به قلم ساجده جبارپور

شعر بی مرز

راجر مکاف از شعرای معروف انگلستان است. وی در آغاز به تصنیف ترانه‌های عامه‌پسند می‌پرداخت. مدتی بعد مجری یکی از برنامه‌های معروف رادیو با نام «لطفاً شعر» شد. سپس سرودن شعر را از دوران تحصیل در دانشگاه آغاز نمود. او جوایز و افتخارات ادبی بسیاری را از آن خود کرده است که از آن میان می‌توان به جایزه ادبی کالماندلی (۱۹۸۳) و دکترای افتخاری دانشگاه رائه همپتون و لیورپول اشاره کرد. مکاف متولد ۱۹۳۷ میلادی در شهر لیورپول است.

در آغاز سفر ایستادم
پایین تر، دریاچه
آن سوتر، جنگل تاریک
و بالای سرم
آسمان شب که غرید!
فضایی را بین دو ستاره انتخاب کردم
و با دستان باز، رو به آسمان بال گشودم
سفرم نیم دقیقه هم به درازا نکشید
به انعکاس ماه در دریاچه نگاه کن
مرا در آن خواهی دید...

به قلم سوزابه‌مهیجی

يك در پنج

صدی تهرانی

تقصیر فلک نیست اگر بی‌سر و پایم
چون ایر، پریشانی ما از کرم ماست

نظم هروی

ستایش تو از آن در حضور سر نکنم
که اجر بیش بود طاعت نهانی را

داش مشعری

گمنام بوستان ز سبک‌رو حی «خودم»
افتادیم چو قطره‌ی شبنم صدا نداشت

صائب تبریزی

یک ساعت است گرمی هنگامه‌ی هوس
زود از سر حباب هوا می‌رود برون

خلیج کاشانی

قانون گردباد بود روزگار را
جز خار و خس زمانه به بالا نمی‌برد





دیدار بابانوئل

دوباره خانه ساکت شد. در جایشان که تکان می‌خوردند، صدایشان را می‌شنیدم.

از بیرون و محوطه زمین چمن صدای تلق تولوق آمد. از رخت‌خوابم بیرون آمدم و به طرف پنجره رفتم. کرکره را بالا کشیدم و پنجره را باز کردم. مهتاب روی برف تابیده و مثل روشنائی وسط روز همه چیز را روشن کرده بود. سورتمه کوچکی به همراه هشت گوزن ریزه‌میزه در میان برف بود. مرد کوتوله‌ای آن را می‌راند. مرد سرخال و چابک بود.

به طرفشان سوت زد و با صدای بلند آن‌ها را با اسم صدا زد. اسم‌هایشان دشر، دنسر، پرنسر، ویکسن، امت، کوپید، داندرو بلیزن بود.

به آن‌ها گفت که به بالای ایوان و بعد دیوار بپرند. آن‌ها هم پریدند. روی سورتمه پر از اسباب‌بازی بود.

مامان پرسید: «چی آنجاست؟»

گفتم: «یک آدم کوچک.»

سرم را از پنجره بیرون بردم و گوش ایستادم. صدای گوزن‌ها را از روی پشت بام شنیدم. بالا و پایین پریدن و سم کوبیدن‌هایشان را می‌شنیدم. مامان گفت: «پنجره را ببند.»

ساکت ایستادم و گوش خواباندم.

چی می‌شنوی؟

گفتم: «صدای گوزن.»

پنجره را بستم و توی اتاق قدم زدم. هوا سرد بود. مادر کنار تخت نشست و به من نگاه کرد. پرسید: «چطوری روی پشت بام رفتند؟»

پرواز کردند.

برو بخواب، سرما می‌خوری.

مامان به رخت‌خواب رفت. من نرفتم. دور اتاق قدم می‌زدم.

مامان پرسید: «منظورت از پرواز کردند چیه؟»

فقط با پرواز می‌شود و بس.

مامان به طرف دیوار برگشت و چیزی نگفت.

به اتاقی که بخاری بود، رفتم. مرد کوتوله از دودکش پایین آمد و وارد اتاق شد. پالتوی پوست به تن داشت. لباس‌هایش دودی

شب کریسمس بود. خانه خیلی ساکت بود. هیچ موجودی، جنب نمی‌خورد. حتی موش‌ها هم بی‌حرکت بودند. جوراب‌ها را با دقت کنار بخاری آویزان کرده بودند. بچه‌ها چشم انتظار بودند تا با آمدن بابانوئل داخل جوراب‌ها پر از هدیه شود.

بچه‌ها در رخت‌خوابشان بودند. رخت‌خوابشان در اتاق نزدیک ما بود. من و مامان هم در رخت‌خوابمان بودیم. مادر روسری‌اش را سر کرده بود. من هم کلاه سرم بود. صدای حرکتشان را می‌شنیدم. ما تکان نمی‌خوردیم، چون می‌خواستیم فکر کنند خواب هستیم.

بچه‌ها گفتند: «پدر!»

پاسخی نیامد. فهمیدند که من توی اتاق هستم و مشکلی وجود ندارد.

به روی تختشان کوبیدند و گفتند: «پدر!»

پرسیدم: «چی می‌خواهید؟»

گفتند: «ما خواب شیرینی دیدیم.»

مامان گفت: «بگیرید بخوابید.»

گفتند: «دیگر خوابمان نمی‌آید.»

صدایشان قطع شد، اما صدای حرکتشان را می‌شنیدم. صدایشان درآمد.

پرسیدند: «شما خوابتان می‌آید؟»

گفتم: «نه.»

شما باید بخوابید.

می‌دانم. باید بخوابیم.

می‌شود ما کمی شیرینی بخوریم؟

مادر گفت: «نمی‌شود.»

ما فقط پرسیدیم.

مدتی سکوت شد. دیگر صدای حرکتشان را نمی‌شنیدم.

پرسیدند: «بابانوئل خواب است؟»

مامان گفت: «نه. ساکت باشید.»

پرسیدم: «برای چی باید امشب خواب باشد؟»

گفتند: «باید بخوابد دیگر.»

گفتم: «نخوابیده.»

غلط‌آملائی

سعیده شفیع / اول همه چیز جالب و خنده‌دار بود. نامه‌های اداری، گزارشات و حتی تنخواه‌ها قبل از بایگانی دست به دست و اتاق به اتاق می‌چرخید. همه همکارها برای زودتر دیدن نامه‌ها، گزارشات و... از هم سبقت می‌گرفتند و به دنبال پیدا کردن سوژه‌ای برای خنده، روزی چند بار به اتاقم می‌آمدند و سراغ از نامه جدید می‌گرفتند. گاهی هم با شوخی و خنده کارتابل اداری را باز می‌کردند تا خیالشان راحت باشد که راست گفته‌ام و همه چیز را نشانشان دادم. همه کنجکاو که این بار آقای بابایی زیر کدام کلمه تایی را خط کشیده و درستش را گوشه صفحه نوشته است. آقای بابایی معلم بازنشسته بود؛ با موهای توسی و همیشه مرتب. آن قدر به خودش می‌رسید که می‌توانستیم به جای رئیس شرکت او را معرفی کنیم. مردی کم حرف و مبادی آداب. هر روز اول ساعت اداری حاضر می‌شد، پشت میز می‌نشست و در میانه انجام کار، گزارشات و نامه‌های اداری را هم تصحیح می‌کرد. روزهای اول، مدیر شرکت هم با شوق کارتابل را ورق می‌زد. می‌خندید و در شوخی و خنده همکارها شریک می‌شد. گاهی هم صدایش را می‌شنیدیم که با تلفن حرف می‌زند و میان قهقهه خنده، برای کسی که پشت خط بود، تعریف می‌کند. حتی یک بار یادم هست که به خودم گفتم: «با وجود آقای بابایی، می‌توانیم تغییر را به خوبی احساس کنیم.» اما کم‌کم دلشوره به جان همه افتاد و هر کس برای دانستن تعداد غلط‌های املائی، خبر از گزارشش می‌گرفت. خبرها به گوش آقای بابایی رسید و مدتی خودکارش را غلاف کرد. چند روزی گذشت. همکارها که دیگر خیالشان راحت شده بود، به هر شکلی که می‌خواستند نامه‌ها، فاکتورها و... را می‌نوشتند. بعد از چند روز باز هم تصحیح غلط‌های املائی شروع شد. با همکارها حرف زدیم و به این نتیجه رسیدیم که دیگر هیچ نوشته‌ای را بدون اطمینان از درستی آن به او نرسانیم. هر نامه یا حتی تنخواهی را که نوشته می‌شد، به هم نشان می‌دادیم تا اگر کلمه‌ای را اشتباه نوشته‌ایم، درست کنیم و بعد به سایت اداری که آقای بابایی مسئول آن بود، بفرستیم. اما نتیجه این کار بدتر از قبل شد؛ با اشتباه‌هایی بیشتر و بدتر. آقای بابایی هم از همه‌جا بی‌خبر و از روی عادت، شکل درست کلمه را می‌نوشت و با شرمندگی و عذرخواهانه می‌گفت: «بیخشد عادت چهل سال معلمی است!» اواخر شهریور بود. شرحی از کولرها گذشته و نفسمان را بند آورده بود. آقای بابایی با جعبه شیرینی و یک پاکت پر از قوطی‌های «رانی» به اتاق آمد. سرمای نشسته روی قوطی‌ها و عرق سردشان در آن گرمای نفس گیر و سوسه‌انگیز بود. گفتم: «به‌به، مبارک باشه آقا! با شیرینی اومدید!» یک قوطی رانی روی میز گذاشت و در جعبه شیرینی را باز کرد: «دیشب عقد دخترم بود. جای شما خالی. خندیدم و تبریک گفتم. شیرینی را که برداشتم به شوخی ادامه دادم: «پس از این به بعد گرفتار خرید جهیزیه هستید.»

«بله، بله. نامه‌ای هم برای وام نوشتیم که امروز تقدیم می‌کنم. پیش از ظهر بود که آمد. نامه را نشانم داد و گفت: «برای امضای نامه آمده‌ام که اگر خدا بخواهد، وام بگیرم و زودتر دختره را بفرستیم خانه شوهر.» در اتاق را نشانم دادم و گفتم: «آن شاءالله.»

چند دقیقه بعد فریاد آقای رئیس را شنیدم: «بفرمایید کارگرنی! خسته‌ام کردید آقا. بفرمایید، بفرمایید...» در باز شد و آقای بابایی با رنگ پریده بیرون آمد. نامه در دستش می‌لرزید. در را بست و بی‌حال نشست روی صندلی کنار در. آن قدر رنگش پریده بود که بی‌اختیار ایستادم و برایش لیوانی آب ریختم. نگاهم کرد. نامه را کمی بالا آورد و گفت: «رضایت را باز نوشته بودم!»



شده بود. بقیه‌ای روی کولش انداخته بود که به بقیه دوره‌گردها می‌مانست. داخلش پر از اسباب‌بازی بود. لپ‌ها و دماغش گل انداخته و روی لپش چال افتاده بود. چشمانش برق می‌زد. دهانش کوچک، و ریشش سفید سفید بود. پیپ زمختی بین دندان‌هایش بود و حلقه دود دور سرش موج می‌زد. به خنده افتاد و شکمش مثل ژله لرزید. خنده‌ام گرفت. چشمک زد و بعد رویش را برگرداند و چیزی نگفت. رو کرد به طرف بخاری و جوراب‌ها را از هدی‌ه پر کرد. دور شد. انگشتش را به کنار دماغش برد و سرش را تکان داد. بعد از دودکش بالا رفت. من هم به داخل دودکش رفتم و به بالا نگاه کردم. او را دیدم که سوار سورت‌مه شد. برای گوزن‌ها سوت زد و پرواز کرد. گوزن‌ها راحت و آرام پرواز کردند. مرد داد زد: «کریسمس مبارک! شب خوبی داشته باشید!» به رخت‌خواب برگشتم. مامان پرسید: «کی بود؟» لبخند زد: «بابانوئل بود؟» گفتم: «آره.»

آهی کشید و به رخت‌خواب رفت.

گفتم: «بابانوئل را دیدم.»

- خودم فهمیدم.

- قشنگ دیدمش.

به طرف دیوار برگشت: «متوجه شدم دیدیش.»

بچه‌ها گفتند: «پدر!»

مامان گفت: «تو هم می‌توانی با گوزن‌های پرنده ببری.»

گفتم: «برو بخواب.»

بچه‌ها پرسیدند: «وقتی بابانوئل بیاید، می‌توانیم ببینیمش؟»

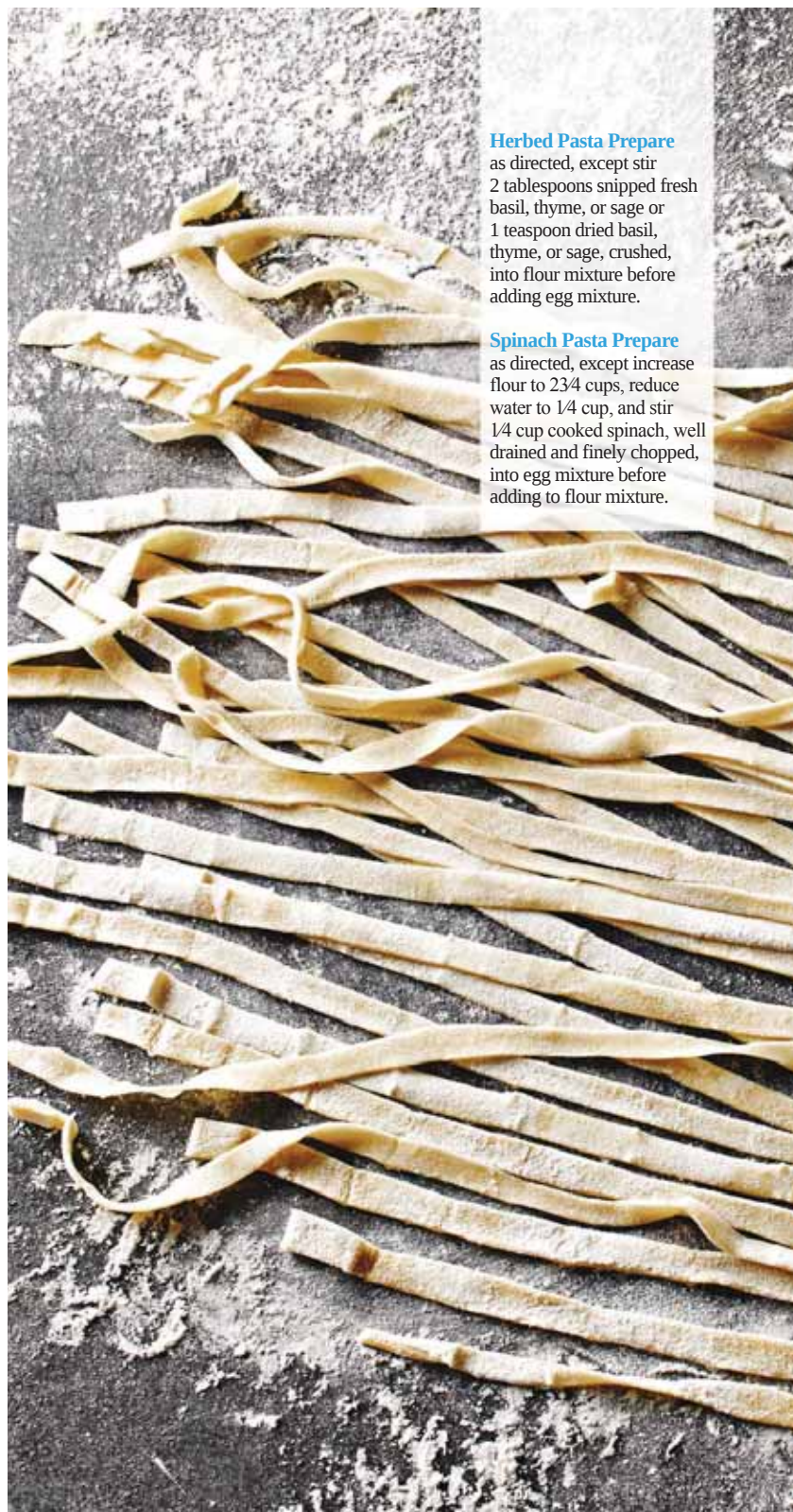
پدر گفت: «باید بخوابید. وقتی می‌آید، باید خواب باشید.»

نمی‌توانید او را ببینید، مگر اینکه بیهوش باشید.» مامان

گفت: «پدرتان راست می‌گوید.»

رواندا را تا بالای دهانم کشیدم. زیرش گرم بود. وقتی

می‌خوابیدم به این فکر می‌کردم که حق با مامان است.

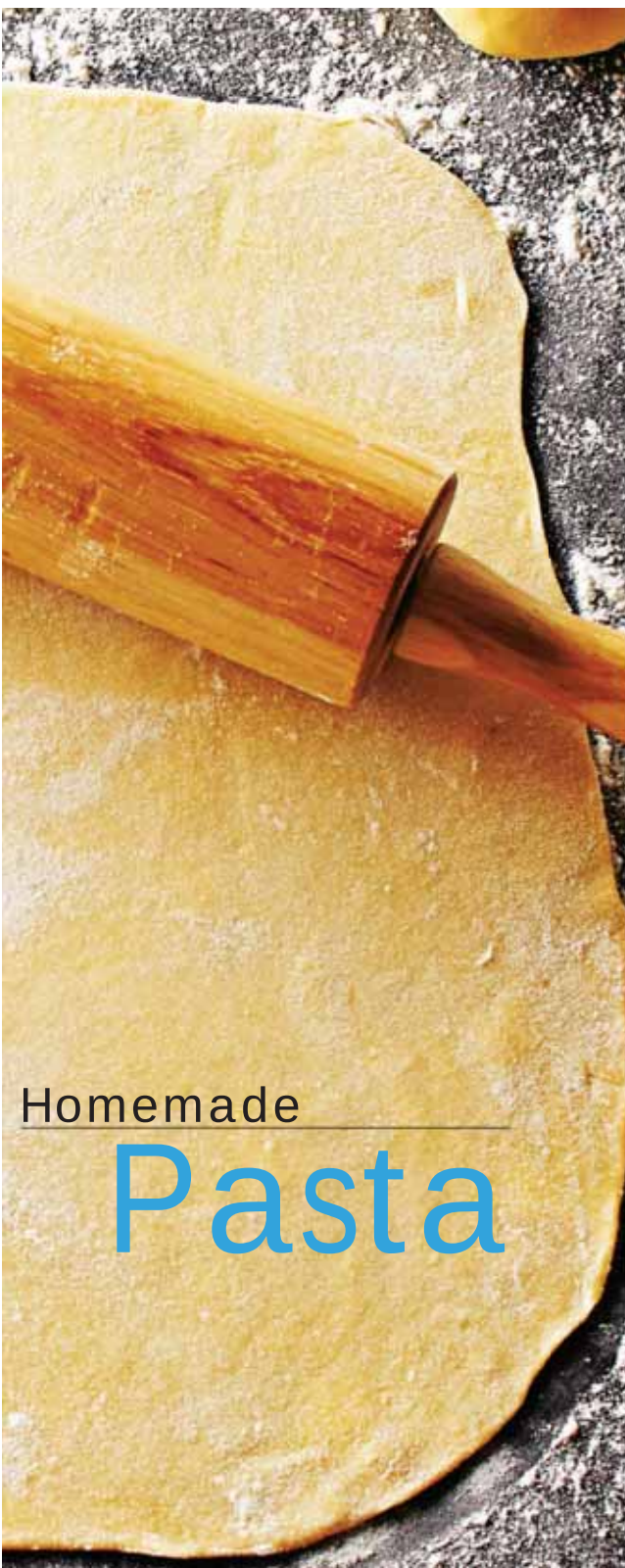


Herbed Pasta Prepare

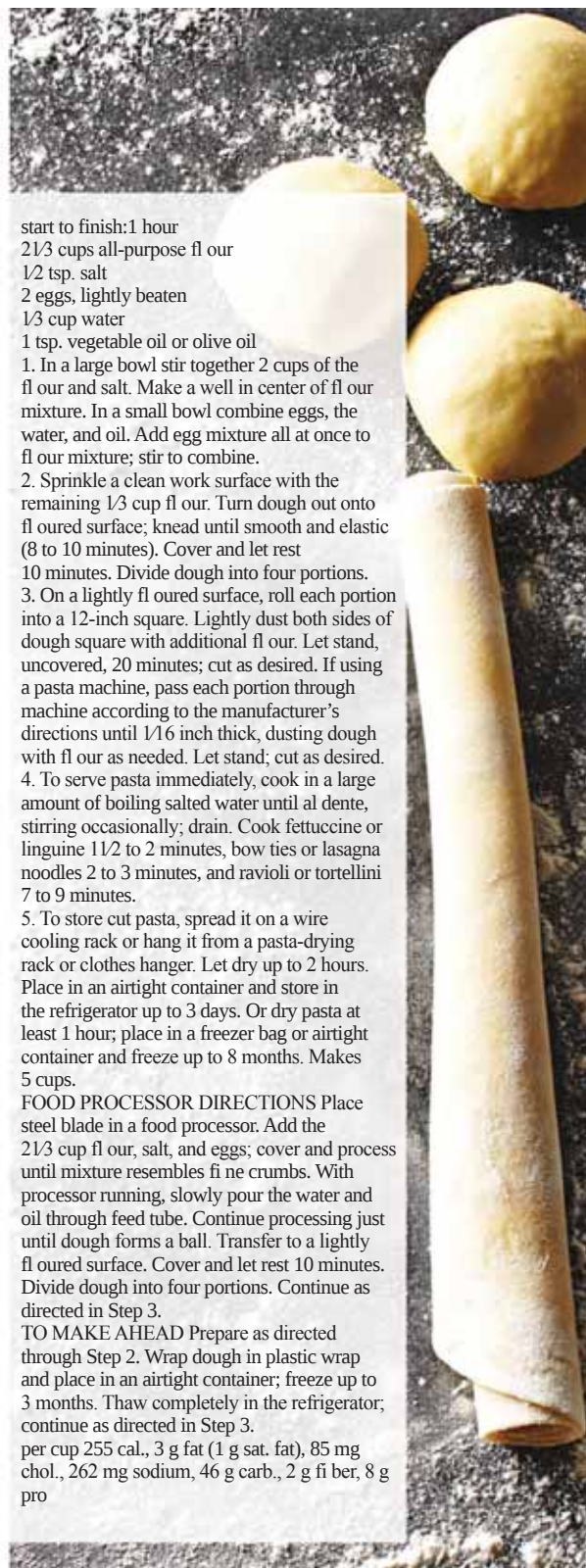
as directed, except stir 2 tablespoons snipped fresh basil, thyme, or sage or 1 teaspoon dried basil, thyme, or sage, crushed, into flour mixture before adding egg mixture.

Spinach Pasta Prepare

as directed, except increase flour to 2 3/4 cups, reduce water to 1/4 cup, and stir 1/4 cup cooked spinach, well drained and finely chopped, into egg mixture before adding to flour mixture.



Homemade Pasta



start to finish: 1 hour

2 1/3 cups all-purpose fl our

1/2 tsp. salt

2 eggs, lightly beaten

1/3 cup water

1 tsp. vegetable oil or olive oil

1. In a large bowl stir together 2 cups of the fl our and salt. Make a well in center of fl our mixture. In a small bowl combine eggs, the water, and oil. Add egg mixture all at once to fl our mixture; stir to combine.

2. Sprinkle a clean work surface with the remaining 1/3 cup fl our. Turn dough out onto fl oured surface; knead until smooth and elastic (8 to 10 minutes). Cover and let rest 10 minutes. Divide dough into four portions.

3. On a lightly fl oured surface, roll each portion into a 12-inch square. Lightly dust both sides of dough square with additional fl our. Let stand, uncovered, 20 minutes; cut as desired. If using a pasta machine, pass each portion through machine according to the manufacturer's directions until 1/16 inch thick, dusting dough with fl our as needed. Let stand; cut as desired.

4. To serve pasta immediately, cook in a large amount of boiling salted water until al dente, stirring occasionally; drain. Cook fettuccine or linguine 1 1/2 to 2 minutes, bow ties or lasagna noodles 2 to 3 minutes, and ravioli or tortellini 7 to 9 minutes.

5. To store cut pasta, spread it on a wire cooling rack or hang it from a pasta-drying rack or clothes hanger. Let dry up to 2 hours. Place in an airtight container and store in the refrigerator up to 3 days. Or dry pasta at least 1 hour; place in a freezer bag or airtight container and freeze up to 8 months. Makes 5 cups.

FOOD PROCESSOR DIRECTIONS Place steel blade in a food processor. Add the 2 1/3 cup fl our, salt, and eggs; cover and process until mixture resembles fi ne crumbs. With processor running, slowly pour the water and oil through feed tube. Continue processing just until dough forms a ball. Transfer to a lightly fl oured surface. Cover and let rest 10 minutes. Divide dough into four portions. Continue as directed in Step 3.

TO MAKE AHEAD Prepare as directed through Step 2. Wrap dough in plastic wrap and place in an airtight container; freeze up to 3 months. Thaw completely in the refrigerator; continue as directed in Step 3.

per cup 255 cal., 3 g fat (1 g sat. fat), 85 mg chol., 262 mg sodium, 46 g carb., 2 g fi ber, 8 g pro

خودتان را دست کم نگیرید

حرفه آدمی مهم نیست. هر فردی هستید و یا هر کاری که دارید، از راننده تاکسی گرفته تا وکیل، معلم و...، از همین الان فکرتان را روی موضوع ارتباط فراگیری درس‌ها و ثروت و خوشی برای دیگران و خدمتی که به مردم می‌توانید بکنید، متمرکز کنید تا به سبب قانون جاذبه، آنچه را که می‌خواهید به طرف خود بکشانید.

از همین حالا شروع کنید

از همین حالا به هر عملی که مشغول هستید، آن را با علاقه انجام دهید. به عبارت بهتر، در کارتان سنگ تمام بگذارید. راست‌گو، عادل و پر از حسن نیت و صمیمیت باشید. بزرگمنش و دارای تفکری عظیم باشید. مطمئناً همین کار آلاتان باعث ترقی و موفقیتتان می‌شود و پی به ارزش واقعی خود خواهید برد. برای شما دوستان مجله «رشد جوان» هم که در حال تحصیل هستید، نکته فوق که با علاقه درستان را بخوانید، اهمیت ویژه‌ای دارد و منظور فقط شاغلان نیستند. در شماره‌های قبلی گفتم که خودتان را دست کم نگیرید. برای دیگران خوبی‌ها را بخواهید و برای هر فردی - چه دشمن چه دوست و آشنا و چه مشتری - که با او در رابطه هستید، آرزوی خیر، موفقیت و سلامتی داشته باشید. این مطلب مهم را فراموش نکنید که در زندگی هیچ چیز نمی‌تواند در برابر مانع به وجود آورد، مگر اینکه خودتان بخواهید. هنگامی که خواستار رشد، موفقیت و پیشرفت هستید و شکل آن را به ضمیر درونتان می‌دهید، امکان رسیدن به ثروت برایتان مهیا می‌شود و به هدف‌تان می‌رسید.

ایجاد محیط کار مطلوب و ایده‌آل

برای کارآفرینان

در صورت تمایل به ایجاد محیط کاری مطلوب و ایده‌آل، خواه در منزل و یا دفتر کار که می‌تواند بسیار پر مشغله نیز باشد.

به ۱۰ اولویت زیر توجه کنید:

- ✦ شکل قرار گرفتن میز کار
- ✦ سطح میز کار: فضایی مناسب رایانه، تلفن و اسناد داشته باشید.
- ✦ فضای زیر میز کار
- ✦ نور
- ✦ صندلی
- ✦ صفحه کلید: دکمه‌ها و سطح صفحه کلید باید با دست‌ها در زاویه ۹۰ درجه قرار گرفته باشد.
- ✦ ارتفاع صفحه نمایش رایانه.
- ✦ دید و منظره: میز کار شما باید جایی قرار گیرد که در آن محل به منظره مناسب دسترسی داشته باشید.
- ✦ صوت
- ✦ توجه به گیاهان و گل‌های تازه

برخورداری از فضای آرام و با نشاط در منزل و محیط کار در برقراری احساس آرامش پس از یک روز کاری پر مشغله بسیار مؤثر است. به تأثیر نور شمع، موسیقی، نحوه قرار گرفتن صندلی‌ها، تصویرها و آثار هنری به منظور ایجاد محیطی ایده‌آل در زندگی خود توجه داشته باشید. برای خود برنامه‌ریزی کنید: خوانندگان عزیز به این نکته توجه داشته باشید که همه ما در زندگی مشغله‌های زیادی داریم؛ از جمله کلاس‌های درس و آمادگی برای کنکور و شاید دغدغه فراگیری یک مهارت برای کسب درآمد تا نیازهای روز افزون خود را با شرایط موجود در قرن ۲۱ تطبیق دهیم. از این

الگوی شتاب

دوستان عزیز هر فردی باید الگوی شتاب خود را کشف و شناسایی کند. ممکن است با بالا رفتن میزان استرس، دستپاچه شوید، عجله بیشتری نشان دهید و از میزان صبر و تحمل شما نیز کاسته شود. مثلاً شرایط زیر روی شما چه اثراتی دارند:

- ✦ سرویس‌دهی ضعیف رستوران؛
- ✦ ترافیک سنگین و ماندن پشت چراغ قرمز؛
- ✦ تلاش برای جلو افتادن در صف.

توجه: فهمیدن اینکه چه نوع واکنشی را در برابر فشارهای روحی و روانی می‌توانید به کار ببرید، نقطه عطفی در استفاده بهتر از فرصت‌هاست.



علم و زندگی واقعی

آیا تا به حال به این نکته توجه کرده‌اید که با هوش‌ترین دانش‌آموزان نمی‌توانند دانش خود را در زندگی به کار بگیرند؟

❗ شما در مدرسه حقایق را می‌آموزید، حقایق شناخته شده هستند. هر چه بیشتر بتوانید در آینده حقایق را به‌خاطر بیاورید، موفق‌تر خواهید بود و وظایقتان را بهتر انجام خواهید داد.

❗ دانش‌آموزانی که دوران تحصیل را نمی‌توانند یا موفقیت پشت سر بگذارند، به حقایق علاقمند نیستند. یا حقایق به گونه‌ای جذاب و گیرا به آن‌ها عرضه نمی‌شود.

❗ حتماً صحنه‌هایی از مدرسه و کلاس را به یاد می‌آورید، زمانی که دانش‌آموزان دیگر، دست خود را روی صفحات کتاب تمرینشان می‌گذاشتند و اجازه نمی‌دادند شما پاسخ‌هایشان را ببینند. متأسفانه این مسئله در مورد کار و حرفه افراد نیز صدق می‌کند. اکثر مردم سعی دارند ایده‌های خود را همچون رازی سر به مهر حفظ کنند.

❗ اسرار خود را برای دیگران بازگو نکن، چون به نفع خود از آن استفاده خواهند کرد.



خود را به عنوان فردی فعال و

مملو از انرژی تصور کنید

اینکه شما خود را فردی فعال و پر از انرژی تصور کنید؛ در واقع یک فن یا تکنیکی است که به شما کمک می‌کند، اهدافی که برای کسب انرژی دنبال می‌کنید، تحقق یابند. پس بهتر است از تمام حواس خود به گونه‌ای قدرتمند استفاده کنید تا ضمن داشتن روحیه خوب، ضریب هوش مالی خود را بالا ببرید.

برنامه زمان‌بندی اقدام برای کسب انرژی

انرژی چیست؟ ما برای تقویت جسم و ذهن خود و همچنین دستیابی به سلامتی به انرژی نیاز داریم.



تمرین اجرایی برای کسب انرژی

- ❗ انجام ورزش در محیط کار و مشارکت در مسابقات ورزشی مدرسه و دبیرستان؛
- ❗ تغذیه مناسب در طول روز؛
- ❗ پیاده روی؛
- ❗ در نظر گرفتن یک زنگ تفریح در فواصل زمانی کسب انرژی.



پای صحبت امیر حسین جوکار و محمدرضا خدابخش،
دانش آموزان نخبه

فکرهای چندبعدی

برای صحبت با دو دانش آموز نخبه که فکر «نمایشگرهای سه بعدی» را، حتی قبل از اینکه شرکت «گوگل» ثبتش کند، در سر داشته‌اند، به «فرهنگ‌سرای بهمن» رفتیم. وارد سالن شهید آوینی که شدم، در ابتدای ردیف میزهایی که برای طرح‌های پژوهشی دانش آموزان چیده بودند، دستگاه بزرگی چشمم را گرفت و فهمیدم همان طرح مورد نظر من است. از کسی که نزدیک دستگاه بود پرسیدم: «شما امیر حسین جوکار را می‌شناسید؟ با لبخند جواب داد: «خودم هستم». محمدرضا خدابخش هم پشت دستگاه بود.

خدابخش: حتی پیشنهاد این کار را به صدا و سیما دادیم، اما شرایط آن فراهم نشد.

دوربینی را که گفتی در ورزشگاه نصب می‌شود، خودتان ساختید؟ جوکار: یکی از دلایلی که در خوارزمی تندیس بردیم، همین دوربین بود.

چطور؟

جوکار: ببینید همه دوربین‌های سه بعدی دنیا دو لنز دارند. کیفیت لنزها هم باید بسیار بالا باشد، چون در فیلم‌های سه بعدی کیفیت خیلی مهم است. بنابراین هزینه تولید بالا می‌رود. در این حالت فرایند تولید فیلم سه بعدی هم سخت می‌شود. ایده‌ای که ما به کار بستیم، استفاده از آینه است. به‌صورتی که دوربین ما فقط به یک لنز نیاز دارد. می‌توانیم یک دوربین ساده موبایل یا یک دوربین حرفه‌ای داخل آن بگذاریم.

دوربین اینجا نیست؟

خدابخش: دوربین را نیاوردیم، چون ممکن است طرز ساختنش لو برود.

پس دیگر حواستان هست ایده‌ایتان را جایی ثبت نکنند (خنده) اساس سه بعدی سازی چیست؟

خدابخش: هر کدام از چشم‌های ما از محیط تصویری می‌گیرند و ذهن با پردازش این تصویرها جهان را به‌صورت سه بعدی درک می‌کند. در سه بعدی

هر دو متولد مهر ۱۳۷۷ هستید؟

با هم جواب می‌دهند: بله.

شنیده بودم که طرح نمایشگرهای سه بعدی متعلق به شرکت «گوگل» است. **جوکار:** بله گوگل این طرح را ثبت کرده است. یادم می‌آید که در اسفند سال ۱۳۹۲ ما عینک واقعیت مجازی را ساخته بودیم و ایده شبیه‌ساز سه بعدی را داشتیم. اما شرکت گوگل چون سرمایه و امکانات دارد، طرح را اوایل سال ۱۳۹۳ ثبت بین‌المللی کرد.

از چه زمانی در زمینه واقعیت مجازی شروع به فعالیت کردید؟

جوکار: از سال اول دبیرستان. یک عینک واقعیت مجازی ساختیم که گوشی تلفن همراه داخل آن قرار می‌گرفت.

خدابخش: من از سال دوم دبیرستان که وارد دبیرستان علامه حلی دو شدم. آن زمان عینک جدیدی ساختیم که صفحه نمایش و سنسور داشت و تمام ورودی‌ها مثل آنتن را هم قبول می‌کرد.

ورودی آنتن عینک به چه کاری می‌آید؟

خدابخش: فرض کنید دوربین سه بعدی را در ورزشگاه فوتبال نصب می‌کنیم. شخصی در خانه کابل آنتن تلویزیون را به عینک وصل می‌کند و پای تماشای مسابقه می‌نشیند؛ طوری که انگار در ورزشگاه حضور دارد.

چه ایده جذابی!

سازی، ما دو لنز با فاصله چشم در دوربین قرار می‌دهیم که البته دوربین ما یک لنز دارد. هر کدام از این دوربین‌ها از محیط عکس می‌گیرند و مجموعه این عکس‌ها کنار هم قرار می‌گیرند. با استفاده از قوانین فیزیک و نور در عینک ما این عکس‌ها به وسیله چهار عدسی مستقیم برای هر چشم بخش می‌شوند. به این ترتیب سه بعدی سازی صورت می‌گیرد.

دستگاه شبیه‌ساز هم در ادامه این طرح ساخته شد؟

خدابخش: امیر حسین تو جواب بده من کمی آب بخورم!

جوکار: مرحله بعدی کار ما این بود که حرکات فرد را در دنیای مجازی شبیه‌سازی کنیم. برای طراحی دستگاه نزدیک ۳۰۰ مسئله طراحی شده بود که باید حل می‌کردیم یک سلسله مسئله هم بود که خودمان طراحی و حل کردیم. بعد در کارگاه مدرسه شروع به طراحی مدل‌های کوچک کردیم و روی آن‌ها آزمایش انجام دادیم تا در نهایت دستگاه اصلی را ساختیم. البته تابستان امسال دستگاه پیشرفته‌تری نسبت به دستگاهی که در خوارزمی بود، ساختیم. همین هم تغییر خواهد کرد.



جوکار: باید از خانواده‌هایمان و مدرسه علامه حلی (۲)، تشکر کنیم که حامی ما بودند. همین‌طور از دانشگاه علم و صنعت که قرار است حمایتان کند



پشت این همه کار شما چیست؟
جوکار: پشت کارمان یا پشتکارمان؟ هر دو می‌خندند.
خدابخش: حرف بزرگ زدن اشکال ندارد؟

به هیچ وجه.
خدابخش: در وهله اول ایجاد تغییر و تحول و پیشرفت علمی کشورمان و بعد جهان. باور کنید حتی دنبال سود شخصی هم نیستیم و دغدغه پیشرفت داریم.

جوکار: این دغدغه که می‌گوید، یکی از معیارهای اصلی بچه‌های انجمن هم هست. دغدغه ما از علاقه می‌آید و حاصل این دو پشتکار است. نمی‌گوییم که مشکلات و موانع نیست اما ما اعتقاد داریم که نباید دست از تلاش کشید. اگر هر کس کاری را که از دستش برمی‌آید انجام دهد، مملکتمان آباد می‌شود.

از نتیجه‌ای که تا به حال به دست آورده‌اید، راضی هستید؟
جوکار: نه!

خدابخش: تا به حال طبق برنامه پیش رفته‌ایم و از نتیجه راضی هستیم، اما قانع نیستیم.

جوکار: منظور من هم همین بود!

آن کار می‌کنیم.
این ایده‌ها و طرح‌ها چطور به ذهن شما می‌رسند؟

به یکدیگر نگاه می‌کنند و می‌خندند.
خدابخش: شاید مهم‌ترین دلیلش مطالعه است. اینکه همه در زمینه‌های مختلف مطالعه داریم.

جوکار: یک انجمن هم داریم. دور هم جمع می‌شویم و پژوهش می‌کنیم.

چه جور انجمنی؟
جوکار: اسمش «انجمن پژوهشگران جوان» است. خودمان راه‌اندازی‌اش کرده‌ایم. فکر کردیم، خیلی خوب می‌شود اگر بچه‌های پژوهشگر را دور هم جمع کنیم.

خدابخش: تا به حال یک همایش برگزار کرده‌ایم و اخیراً هم قرارداد همکاری با دانشگاه علم و صنعت بسته‌ایم.

همه این کارها خودجوش است؟
جوکار: بله. برنامه دیگری هم که تا چند وقت دیگر با محمدرضا و یک دوست دیگر اجرایی‌اش می‌کنیم، این است که به مدارس دوره متوسطه اول برویم و کلاس‌های استعدادیابی و انگیزشی برگزار کنیم. می‌خواهیم فضایی به‌وجود بیاید که فکرها هدر نروند.

در کشور ما واقعیت مجازی برای بازی تقریباً شناخته شده است.

کاربردهای دیگرش چیست؟
خدابخش: کاربردهای آموزشی آن در زمینه‌های متفاوت در حال فراگیر شدن در جهان است. در کشور خودمان هم از این دستگاه‌ها برای آموزش استفاده می‌شود.

ساخت مجموعه دستگاه شما، یعنی عینک، دوربین و شبیه‌ساز حرکتی، صرفه اقتصادی دارد؟

جوکار: هزینه ساخت مجموعه حدود یک میلیون تومان است. در مقابل، نمونه خارجی آن هشت‌هزار دلار قیمت دارد. عملکرد دستگاه هم هیچ تفاوتی ندارد. قضاوت با خودتان!

ساخت نرم‌افزار و طراحی بازی را هم خودتان انجام می‌دهید؟

جوکار: بله خودم و دوستان دیگر این کار را می‌کنیم.

خدابخش: طرح جدیدی هم داریم که شاید برایتان جالب باشد.

چه طرحی؟
خدابخش: اینکه بتوانیم احساسات فرد را با احساسات شخصیت بازی مطابقت بدهیم. این قسمت به زیست‌شناسی و اعصاب مربوط است و در حال حاضر روی

لطیفه‌های درخشان علیرضا بشی

مخترع سنگ

شیخ بهایی از بزرگ‌ترین دانشمندان دوران صفوی است که در فلسفه، نجوم، عرفان، فقه، مهندسی، هنر، فیزیک و... استاد بوده است. می‌گویند حتی معماری مسجد نقش جهان اصفهان، حمام شیخ بهایی و منار جنبان هم از شاهکارهای ایشان است. اما به نظر من که مهم‌ترین ابتکار شیخ بهایی، اختراع نان سنگ، حلوا شکری و فرنی می‌باشد.

البته علاوه بر اختراع و ساخت و ساز، استاد با شاه عباس اول هم رفاقتی داشته و وقتی که بیکار می‌شده پیش شاه عباس می‌رفته و برای هم لطیفه تعریف می‌کردند و لذت می‌بردند. شیخ بهایی بعد از مدتی تصمیم گرفت این لطیفه‌ها و سخنان بزرگان را در یک کتاب جمع کند. که اسمش را هم گذاشت «کشکول شیخ بهایی». شیخ بهایی علاوه بر این کتاب، مثنوی‌های معروفی به نام «نان و حلوا»، «نان و پنیر» و «شیر و شکر» دارد.



به من نمی‌چسبد

فقیری نزد پیامبر (ص) آمد. مرد ثروتمندی در حضور رسول (ص) بود. پولدار، لباس خودش را از کنار فقیر جمع کرد. پیامبر (ص) گفت: «چه چیز تو را بر آن داشت؟ آیا ترسیدی که فقر او، تو را هم بگیرد؟ یا ثروت تو به او بچسبد؟»

ثروتمند گفت: «چون چنین فرمودی، نصف مال من از آن او باشد.»

پیامبر (ص) رو به مرد فقیر کرد و گفت: «آیا از او می‌پذیری؟»

فقیر گفت: «نه.»

پیامبر (ص) گفت: «چرا؟»

فقیر گفت: «می‌ترسم که من هم مثل او شوم.»

روزهای هفته

تعطیلی راه سعادت و پیشرفت است

جمعه گفت: «اگر ممکن است، کمی فاصله‌ات را با من بیشتر کن! برو کمی دورتر بایست.»

شنبه گفت: «تو که ریخت و قیافه درست و حسابی نداری و آخر هفته‌ای، چرا این قدر فیس و افاده داری؟»

جمعه: «ببین شنبه جان! قربان آن قد و بالای خوشگلت بشوم. من حال و حوصله حرف زدن ندارم شب تا صبح بیدار بودم و الان هم دوست دارم تا ظهر بخوابم. برو دورتر بایست که این جنب و جوش و سر و صدای تو مزاحم استراحت من است.»

شنبه: «بلند شو جوان! بلند شو که تنبلی اصلاً خوب نیست.»

جمعه: «من روز تعطیلی و استراحتم. استراحت با تنبلی فرق دارد. به خاطر نزدیک بودن به تو، یعنی به روز شنبه، ساعت‌های آخر جمعه خیلی حال گیری است. به قول صائب:

فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را»

شنبه: «تعطیلی و کار با هم معنا دارد. راه پیشرفت و سعادت در کار کردن است.»

جمعه: «عجب! من این را نمی‌دانستم. متشکرم که یادم دادی. من خیال می‌کردم راه پیشرفت و سعادت، آوازاده بودن و یا دوست شدن با آوازاده‌هاست. شنیدم کسانی که دست‌شان به جایی بند است، یک تقویم مخصوص دارند که تمام روزهایش، جمعه و تعطیلی و بین تعطیلی و استراحت است.»

شنبه: «من مثل تو بیکار نیستم که لم بدهم و پرحرفی کنم. می‌روم سراغ کارهایم.»

جمعه: «برو شنبه جان! برو که هیچ کس تو را دوست ندارد. راستی این یک شنبه را هم با خودت ببر که روز تعطیل خارجی است و من اصلاً چشم دیدنش را ندارم.»

«مثلتك ورزشی»

تیراندازی

É بعضیا با کمون تیراندازی می‌کنن، بعضیا با زبون!
 É اگه تیراندازی، به هدف خودت تیراندازی کن!
 É هدف که دو تا شد، تیر یا به هدف نمی‌خوره یا بی‌هدف
 رها می‌شه!
 É بی‌هدف باشی، هدف روزگار می‌شی!
 É تیرانداز با هدف، به هدف دیگران تیراندازی نمی‌کنه!

تبانی

É با تبانی تا توانی گل بزن/از ته جدول به اول پل بزن!
 É با تبانی گلی به‌دست آور!
 • پول تبانی خوردن نداره، گل تبانی زدن نداره، برد تبانی لذت نداره!
 • تبانی کردن نشانه ناتوانی شماست!
 • پای تبانی که وسط می‌یاد، ناتوانی بعضیا به چشم می‌یاد!

علیرضا پانگروان



قضیه چنگیز و سلطان و چهارصد تا کله!

چنگیز خان مغول را که می‌شناسید. نمی‌شناسید؟ می‌خواهید صدایش بکنم یک تک پا بیاید تا دم در صفحه، با هم آشنا بشوید؟ یک چیزهایی دارد یادتان می‌آید؟! بسیار خب! یادآوری می‌کنم، چنگیز خان مغول همان شخصی است که به طرفه‌العینی یک قوم درب و داغان و کم‌جمعیت را به بزرگ‌ترین کابوس بزرگ‌ترین امپراتوری‌های جهان تبدیل کرد و تنها کسی که توانست مچش را بخواباند، جناب ملک‌الموت بود!

اما حالا صحبت ما در مورد چنگیز و خون‌ریزی‌هایش نیست، بلکه در مورد این است که چطور شد مغول‌ها به ایران حمله کردند. اگر همان‌طور که چنگیز را به یاد آوردید، زحمت بکشید کتاب تاریخ سال سوم راهنمایی را هم به یاد بیاورید، یادتان می‌آید که ایشان به خاطر کشته شدن ۴۰۰ بازرگان مغول به دست سلطان محمدخوارزمشاه خاک مملکت را به توبره کشید!

البته که آن موقع جمعیت زمین یک هزارم الان نبوده و احتمالاً ۴۰۰ نفر آن موقع ۵۰-۴۰ هزار نفر الان بوده که خب، خیلی بوده! اما این سلطان محمد خوارزمشاه که بعد از حمله چنگیز با رشادت و جوانمردی تمام دمشق را می‌گذارد روی کولش و فرار می‌کند به جزیره آبسکون، مگر مرض داشت که این ۴۰۰ تایی آن موقع را زد و کشت؟! در این مورد می‌شود به احتمالات فراوانی فکر کرد.

اولی اینکه سلطان چون سلطان بوده، همین‌طوری هوس کرده که ۴۰۰ تا کله مغولی هم به کلکسیون کله‌هایش اضافه کند! حالا فکر کنید در و همسایه چه می‌گویند وقتی که کله‌های سلطان خور شده را ببینند و بعداً بروند این طرف و آن طرف بگویند که سلطان به آن گندگی کله چشم‌بادامی نداشت، حتی ۴۰۰ تا!

دومی اینکه احتمالاً آن ۴۰۰ تا کله، به اسب شاه گفته باشند یا بوی خب، خیلی زشت است آن همه آدم به اسب که بابا و ننه‌اش معلوم است، بگویند یا بوی! شاید هم اصلاً سلطان محمد از قضیه کله‌ها خبر نداشته بوده و این چنگیز نالوطی به خاطر دستاویز کردن بهانه‌ای کله هم‌شهری‌های خودش را کنده و بعدش هم کله هم‌شهری‌های ما را! حالا امروز جزیره آبسکون دریای خزر از بین رفته و سلطان محمد خوارزمشاه زیر خروارها آب! نمی‌تواند جواب ما را بدهد که: «مرد حسابی! مگر درد داشتی که آن کار را کردی؟!»

هر چه بود، ۴۰۰ نفر بازرگان مغول که خدا می‌داند، بازرگان بوده‌اند، قاچاقچی مواد مخدر بوده‌اند، اصلاً بوده‌اند یا نه! باعث کشته شدن میلیون‌ها نفر می‌شوند که اگر با همان تورمی که بهش اشاره کرده‌ایم، حساب کنید، خیلی می‌شوند!

عبداللهمقدمی

چون زنده بود

مردی از حکیمی پرسید: «حال برادرت چطور است؟»
 حکیم گفت: «مردا»
 مرد گفت: «چرا؟»
 حکیم گفت: «چون زنده بود.»

علیرضا پانگروان

مادر بدخط

روز مادر بود. بهروز، هم کلاس، پای تخته رفت تا با خواندن متنی از مادرش قدردانی کرده باشد. گفت: «امروز می‌خواهم از مادرم و تأثیر شگرفی که روی زندگی من گذاشت تشکر کنم. او نمونه بی‌نظیری از یک مادر فداکار است و واژه‌ها برای بیان احساس من نسبت به او گویا نیستند...»

در این لحظه چنین به نظر رسید که او در خواندن نوشته پیش رویش مشکل دارد. با ناراحتی و دست‌پاچی ادامه داد: «او هیچ عیبی ندارد جز اینکه خواندن دست‌خطش خیلی سخت است!»

حکایت

محصل‌نمایی را حکایت کنند به غایت بی‌خیال که در طول سال، لای کتاب نگشودی و تا نصفه شب در «تلگرام» و «اینستاگرام» بودی. گاه به «کِلش» بازی نشستی و گاه در «دایس‌مش» سازی رکورد شکستی. در همین حال بود که ایام امتحانات رخ نمود و او را استرسی شدید پدید آمد. لاجرم دو دستی بر سر زد:

دریغا که سالی به غفلت گذشت
به پی‌ام فرستادن و چت گذشت
حواسم پی‌ویس و فور وارد بود
که یکباره فرصت به سرعت گذشت

باری مشارالیه که چاره‌ای ندید، دست یازید و قضا قورتکی چند جای کتاب را بگشود و سرسری مطالعتی نمود و در جلسه امتحان حضور به هم رساند. چون در پاسخ سؤالات ماند، کله خاران و ته خودکار گزان گفت:

مخم را چه ناجور هنگاندهام
گمانم که امسال هم ماندهام
به جای ریاضی و تاریخ و زیست
مسیح و از این چیزها خواندهام

مصطفی رحمت‌یخی

سرقت غیرمسلحانه

منم و طالعم و نحسی فالی چه کنم؟
امتحانات شد و باز سؤالی: «چه کنم؟»
باز یک مرتبه خرداد سراغم آمد
آه از دست تو تقویم جلالی چه کنم؟
می‌روم در جلسه گنج و خمار و میهوت
دانشی هست ولی نیست مجالی چه کنم؟
استرس دارم و از حافظه‌ام پاک شده
فرق گشتاور و نیرو و چگالی چه کنم؟
مغزم انگار شده مثل کدو قلقله‌زن
شده‌ام کوزه نمدار سفالی چه کنم؟
امتحان فرصت کوتاه هنرمندی ماست
وقت آن نیست که بیهوده بنالی چه کنم؟
اگر این بار تقلب بدهد دوست من
می‌شوم پاس، نه با نمره عالی! چه کنم؟
دوستم بچه خوبی است ولی منضبط است
نام فامیلی او هست کمالی، چه کنم؟
رو به او کردم و گفتم که: «کمالی جانم
بی‌کمک‌های تو با برگه خالی چه کنم؟
نازنین ای گل مصنوعی باغ ملکوت
نیست جز دوری تو هیچ ملالی چه کنم؟
شهر را گشته‌ام و هیچ کسی چون تو خفن
عقل کل نیست در این حول و حوالی چه کنم؟
طرح لبخند تو در خاطر من حک شده است
ای که شاداب‌تری از گل قالی، چه کنم؟
کمکم کن به خدا حق من افتادن نیست
مثل قحطی زدگان سنگالی چه کنم؟
او ولی رحم به حال من بیچاره نکرد
سوختم دود شدم مثل ذغالی چه کنم؟
گفت آهسته که: «دزدی است تقلب کردن»
سوخت با این سخن از من پر و بالی، چه کنم؟
برگه را دادم و شرمنده به راه افتادم
تا خود درب خروجی شمالی، چه کنم؟

سحید طلایی





اوقات فراغت خود را چگونه می‌گذرانید؟

انشای این هفته ما درباره اوقات فراغت است و ما اوقات فراغت را دوست داریم. چون در این اوقات بابای ما خانه است و ما به خاطر اینکه بیدارش نکنیم، می‌توانیم برویم توی کوچه و با محسن این‌ها مسابقه بدهیم و حالشان را بگیریم تا دیگر توی کوچه برای ما کُری نخوانند. حتی اگر یک کتک هم از مامانمان بخوریم، می‌ارزد که زانوی شلوارمان را پاره کنیم و گل‌قیچی بزنییم توی دروازه محسن این‌ها و اوقات فراغتمان را به خوبی بگذرانیم.

البته به قول بابایمان، بر همه واضح و مبهرن است که اصل اوقات فراغت، سه ماه تعطیلی تابستان است که خیلی هوا گرم است و یک حیوان باوفا هم موقع ظهر از خانه‌اش بیرون نمی‌رود و ما می‌رویم و حال محسن این‌ها را می‌گیریم! ما تابستان‌ها را هیچ موقع به بطالت نمی‌گذرانیم و عاطلی و باطل نیستیم؛ مثل اصغری که از بی‌کاری می‌رود شانس می‌فروشد! ما واقعا برای سه ماه تعطیلی خود برنامه‌ریزی داریم و سعی می‌کنیم طی این سه ماه چیزهای بزرگی را کشف کنیم که هیچ‌کس بلد نباشد و همه به ما بگویند: «داداچ! جان من این‌ها را از کجا آورده‌ای؟!» و ما هم بگوییم که اگر آن‌ها هم اوقات خود را به بطالت نگذرانده بودند، اندازه ما کد بازی کشف می‌کردند و باعث افتخار خانواده‌شان می‌شدند. البته ما که ادعایی نداریم، ولی تابستان پارسال بچه‌های چند تا محله را سوسک ... ببخشید بُردیم و تازه موفق شدیم لقب «امپراتور» را در گیم نت خیابان بالایی بگیریم.

ما در روزنامه بابایمان خواندیم که مسئولین برای اوقات فراغت ما برنامه‌ریزی زیادی کرده‌اند، به‌طوری که بنده‌خداها آن‌قدر خسته شده‌اند که نگوی! البته ما که راضی به زحمت نبودیم، ولی توی بقیه خبر روزنامه نوشته بود که خدا کند برنامه‌های امسال مثل پارسال و پیرارسال نباشد اما به نظر ما خب اگر باشد هم اتفاقی نمی‌افتد. حالا برنامه‌ریزی بعضی وقت‌ها با شکست مواجه می‌شود دیگر، مثل تیم محسن این‌ها! این‌ها که مهم نیست ما هم در طول سال تحصیلی هفته‌ای یک برنامه برای درس خواندنمان می‌نویسیم و متأسفانه تا آخر هفته می‌فهمیم که برنامه‌مان اجرایی نیست! می‌رویم سراغ برنامه بعدی. به‌نظر ما این‌ها واقعا مهم نیست و آدم باید معرفت داشته باشد.

البته شنیده‌ایم با معرفت‌های بالاشهری هم کلاسی‌های خود را مهمان می‌کنند و مثل اصغری برای خریدن یک پفک گدا بازی در نمی‌آورند و هی می‌روند در استخر و بولینگ و اسکی و اسب‌سواری از اوقات فراغشان به شدت استفاده می‌کنند. ولی ما که حسود نیستیم و برای جبران این مشکلات از نیروی فکرمان بهره می‌گیریم و به جای استخر می‌رویم «چشمه علی» و به جای بولینگ، هفت‌سنگ بازی می‌کنیم و به جای اسکی و اسب‌سواری از دوچرخه‌اصغری کمک می‌گیریم و خدایمان را شکر می‌کنیم و حالش را می‌بریم.

کرایه خر

در بغداد، مردی بود که خیلی بدهکار بود و «مفلس» شده بود. قاضی دستور داد، کسی دیگر به او قرض ندهد و اگر قرض بدهد باید دیگر بی خیال پولش شود. بعد دستور داد او را بر خری سوار کنند و در شهر بگردانند، تا مردم او را بشناسند و با او معامله نکنند. او را با خر دور شهر گردانند و به در خانه‌اش رسانند. وقتی از خر پیاده شد، صاحب خر گفت: «کرایه خر مرا بده» مفلس گفت: «ای نادان. از صبح تا حالا چه کار می‌کردیم؟»

علیرضا بشیر

دفتر یادگاری

دفترم را مدتی دادم به دست دوستان تا که بنویسند هر یک جمله‌ای، چیزی در آن دوست با حال و چاق و چلهام صابر نوشت: هیچ کاری بهتر از خوردن ندیدم در جهان! جمله سید امیر این بود با خطی قشنگ: با تلسکوپ دیده‌ام من کش می‌باید کهکشان! احمدی داخل پرید از پنجره بعدش نوشت: پیش بلبل‌ها نچین هرگز گلی از بوستان از طلایی جمله‌ای دیدم طلایی که نوشت: جای انسان گریه بالا می‌رود از نردبان! مصطفی چیزی نوشت و زیر لب با بغض خواند: زندگی پیش همه بنز است و پیش ما زیان! جمله ناب سعید این بود که: در این کره نیست جایی بهتر از نقش جهان اصفهان با تگاهی فیلسوفانه علی مرقوم کرد: آب دریا جا نمی‌گیرد درون استکان جمله سنگین عبدالله گل این گونه بود: مار در سوراخ باشد، فیل در هندوستان هم کلاس با کلاس و شیک ما مهدی نوشت: کاش می‌شد خورد مثل کیک از رنگین کمان! جمله تلخ امینی مبصر ما ساده بود: جاده کنکور پُر پیچ است مثل هفت‌خوان ناکهان آقای قربانی مدیر ما رسید گفت بنویسید فردا هست روز امتحان

شروین سلیمانجی

عبداللهمقدمی

طنزنویسی به زبان ساده

نقیضه‌سازی

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد / بی‌خبر بود که ما مشترک کیهانیم!

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر / لیلی آمد دم در، گفت: بیا! برق آمده! ...

داشتم دلقی و صد عیب مرا می‌پوشید / صد و یک عیب چو شد، دلق من از کار افتاد

مصرع اول سه بیت بالا از حافظ است و مصرع دومش از ناصر فیض. نقیضه‌سازی یک کار مشترک بین شاعران است. شاعر طنزسرا یک مصرع یا یک بیت از شاعر دیگر را قرض می‌گیرد و با آن بیت یا مصرع شوخی می‌سازد. در واقع این کار، یک کار مشترک بی‌زمان و مکان است. یعنی دو تا آدم در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت می‌توانند در به وجود آمدن این گونه ادبی دست به یکی کنند.

بیشترین نقیضه‌ها در ادبیات فارسی روی شعرهای حافظ، سعدی و خیام ساخته شده‌اند.

تمرین

یک مصرع طنزآمیز به این مصرع حافظ اضافه کنید و به همراه اسم و مشخصات خود به آدرس مجله، پست یا پست الکترونیکی کنید.

«تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد»

به بهترین مصرع‌های ارسالی به انتخاب طنزپردازان مجله «رشد جوان»، جوایز نفیسی تعلق می‌گیرد.

علیرضا بشی

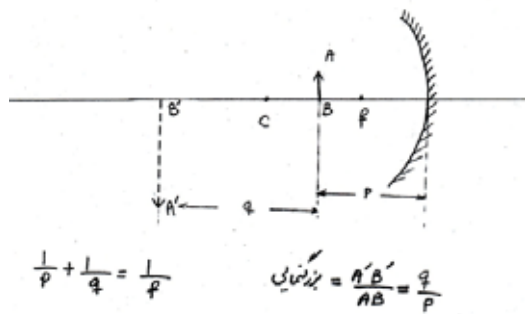
شوخی فیزیکی

عمق ظاهری، عمق واقعی

مقابل آینه تخت که ایستادی خیالت تخت باشد که ماجرا تقریباً همان‌طور است که می‌بینی. آینه کوژ مناسب اغراق، بزرگ‌بینی و خودبزرگ‌بینی است. آینه کاو یادآور فروتنی، کوچکی و خضوع، خشوع و تواضع است و این آینه یک جمله قصار معروف دارد که می‌گوید: «اجسام از آنچه در آینه می‌بینید به شما نزدیک‌ترند.»

دوست خوب، همه این آینه‌ها با هم است. خودت را در او می‌بینی. عیب‌هایت را کوچک و خوبی‌هایت را بزرگ می‌کند. از قدیم گفته‌اند: «خودشکن آینه شکستن خطاست.» آینه شکسته را می‌توان نو کرد، اما با دل شکسته دوست چه می‌توان کرد؟ پس به قول معروف، مراقب همدیگر باشیم تا همدیگر هم مراقب ما باشد.

به زبان ساده‌تر:



مهرک خرم‌الهرم

تاجری گنده شوم، حجره بگیرم قللهک!
گر وکیلی بشوم بلکه وزیری حتی
در ادارات رئیسی و مدیری حتی
هیچ فرقی نکند شغل و مقام هر کس
گر که یک نکته بماند به مخم، باشد بس
نکته اصلی و بسیار مهم! یادم باش
«توی هر پستی و هر شغل، فقط آدم باش!»

عبداللهمقدم



آدم باش

گر مهندس بشوم خط‌کش و کولیس به دست
یا که یک گارسون با ادب دیس به دست
گر معلم بشوم شمع کلاسی بشوم
یا که من شاعر اشعار حماسی بشوم
بشوم دکتر جراحی قلب و روده
عمل خوشگلی بینی و لب پرسوده!
یا شوم کارگری با شرف و زحمتکش
یا کنم هسته رایانه فقط پردازش
کارمندی بشوم میخ شوم بر میزی
یا شوم فلسفه‌دان یا که حکیمی، چیزی
شغل من گر بشود رفتگری با وجدان
گر که راننده تریلی بشوم یا نیشان
اگر اصلاً بشوم من خلبان یا خیاط
ته بازارچه‌ای چوب‌تراش و خراط
کاسی جزء شوم توی دکانی کوچک

چرا و چگونه؟

در صورت بروز مشکل اورژانسی چگونه با ۱۱۵ تماس بگیریم؟

پدرام به عمه بتول زنگ زد و گفت حال پدر به هم خورده است و شماره اورژانس را پرسید. عمه بتول گفت: ۱۱۹! جیغی کشید و از حال رفت. پدرام به ۱۱۹ زنگ زد و «ساعت ۷ و ۱۰ دقیقه؛ ساعت ۷ و ۱۰ دقیقه و...»

بعد از آن پدرام به عمو شهرام زنگ زد و گفت حال پدر به هم خورده است و شماره اورژانس را پرسید. عمو شهرام گفت: «نمی‌دانم ۱۲۴ یا ۱۲۵». ناله‌ای کرد و از حال رفت. پدرام به همین ترتیب به همه عمه‌ها و عموهایش زنگ زد و تمام شماره‌های سه رقمی تمام ارگان‌ها را گرفت. از طرف دیگر تمام اقوام پدری را با این شیوه آگاهی رسانی خود راهی بیمارستان کرد.

بعد از تمام شدن اقوام پدری به دایی هوشنگ زنگ زد و ماجرای از حال رفتن پدر را برایش تعریف کرد و شماره اورژانس را خواست. دایی هوشنگ زد زیر خنده و گفت: «پدرت هفت جان دارد به این راحتی‌ها نمی‌میرد. خیالت راحت باشد. شماره اورژانس را هم نمی‌دانم. زنگ بزن از ۱۱۸ بگیر.»

از این قصه نتیجه می‌گیریم که شماره اورژانس ۱۱۵ است.

مصطفی مثنوی



آینه تمام قد

قرار بود در مدرسه ما جشنی برگزار بشود. چند تا از بچه‌ها برای هنرنمایی اعلام آمادگی کردند و من هم اجرای بخش «استند آپ کمدی» آن را بر عهده گرفتم. می‌دانید که استند آپ کمدی، اجرای تک‌نفره برنامه طنز روی صحنه است. مربی پرورشی، متنی خیلی بامزه به من داد و گفت: «برو چند بار جلوی آینه تمام قد تمرین کن.» به خانه که رسیدم، ابتدا متن را حفظ کردم. سپس جلوی آینه تمام قد کمد ایستادم تا آن را تمرین کنم. اما سه ثانیه از تمرین نگذشته بود که مادرم آمد، شانهم را گرفت و گفت: «مگه تو درس نداری. این جنگولک بازی‌ها چیه از خودت در می‌یاری!» گفتم: «مادر جان این استند آپ کمدیه.» مادرم گفت: «همون دلک بازی؟» خلاصه مادرم مانع تمرینم شد.

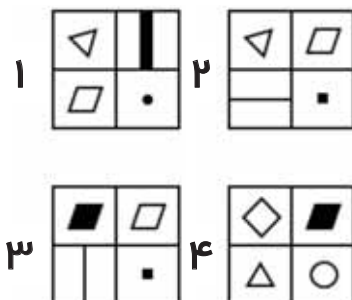
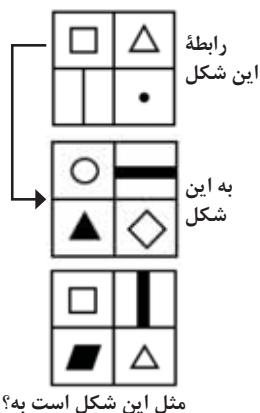
یاد آینه تمام قدی افتادم که سال‌های سال، در ویتترین شیشه‌بری سر کوچه مانده بود. با عجله به آنجا رفتم و جلوی آن شروع به تمرین کردم. ده ثانیه هم نگذشته بود که یک مشتری رسید و آن را خرید و برد. اما مهم نبود، چون عمویم مغازه لباس‌فروشی داشت و از آنجا که آدم احمویی بود، اصلاً مشتری نداشت و من می‌توانستم به اتاق پرو مغازه‌اش بروم و با خیال راحت متنم را تمرین کنم. با عجله به آنجا رفتم، اما دیدم اجناسش را حراج کرده و صد نفر، لباس به دست در صف ایستاده‌اند که به اتاق پرو بروند.

دیگر داشتم بی‌خیال اجرای استند آپ کمدی می‌شدم که ناگهان یاد حرف دبیرمان افتادم. او همیشه می‌گفت: «افراد بزرگ، هر کدام صدها بار در زندگی شکست خورده‌اند و ناامید نشده‌اند.» من هم ناامید نشدم. یکهو یاد کمد آینه داری افتادم که در خانه خاله‌ام دیده بودم. دوان دوان به طرف خانه خاله حرکت کردم. وقتی رسیدم، دیدم شوهر خاله‌ام با یک سمسار، سر و ته همان کمد را گرفته‌اند و دارند در وانت بار می‌گذارند. حسرت‌زده کمد را نگاه کردم و وارد ساختمان شدم تا بروم با خاله‌ام سلام و علیکی کنم. داخل آسانسور که شدم، دیدم آینه تمام قدی دارد. فرصت را غنیمت شمردم و شروع به تمرین کردم. اما ناگهان برق رفت و آسانسور در تاریکی مطلق از حرکت باز ایستاد؛ آن هم بین طبقات!

بعد از نیم ساعت، مدیر ساختمان آمد و مرا با طناب از آن مخمصه نجات داد. سرتان را درد نیاورم، از آنجا که جوینده یابنده است، بالاخره با پیدا کردن یک آینه تمام قد، متنم را چند بار تمرین کردم. روز جشن حسابی گل گاشتم؛ طوری که چند مدرسه دیگر هم برای اجرای استند آپ کمدی از من دعوت کردند.

مصطفی مثنوی

۲



۳

کدام عدد اشتباه است؟
۱ و ۸ و ۳ و ۴ و ۲ و ۱ و ۵
؟ ... ۱۳ و ۲۱ و ۱

الف-۲
ب-۳
ج-۴
د-۵

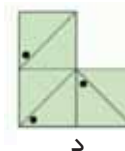
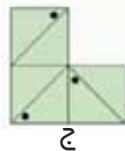
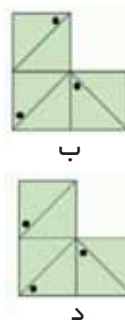
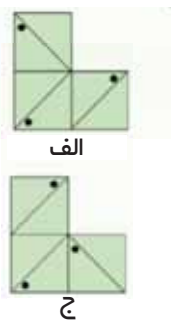
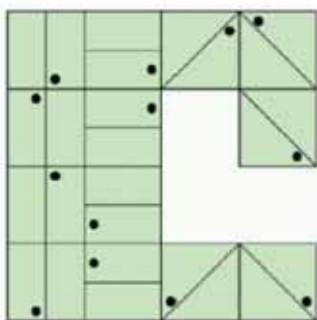
ه-۸
و-۱۳
ز-۲۱

جدول سودوکو چیست؟

جدول سودوکو یک جدول ژاپنی است که به آن جدول اعداد متقاطع هم گفته می‌شود. این جدول از ۹ سطر و ۹ ستون تشکیل شده است. از طرفی این جدول به ۹ مربع مساوی تقسیم شده است بطوری که مربع‌های ۳ در ۳ داخلی در دل مربع اصلی قرار دارند و بلوک نامیده می‌شوند.

قانون های این بازی شامل ۴ شرط اصلی و ساده است:
همه سطر و ستون‌ها شامل اعداد بین ۱ تا ۹ باشد.
در هیچ سطری عدد تکراری نباشد.
در هیچ ستونی عدد تکراری نباشد.
در هیچ بلوکی عدد تکراری نباشد.

		۷					۹	
۵					۸			
۹			۴	۲			۶	۳
	۹				۳		۸	
۳	۸					۷	۵	۴
۴	۷		۸			۱	۳	
				۷	۵	۴		
	۵		۱		۹			
۸	۳	۱	۲					۵

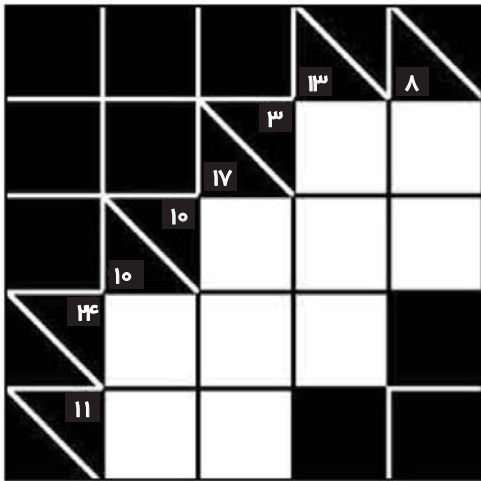


۱

جای علامت سؤال کدام شکل
قرار می‌گیرد؟

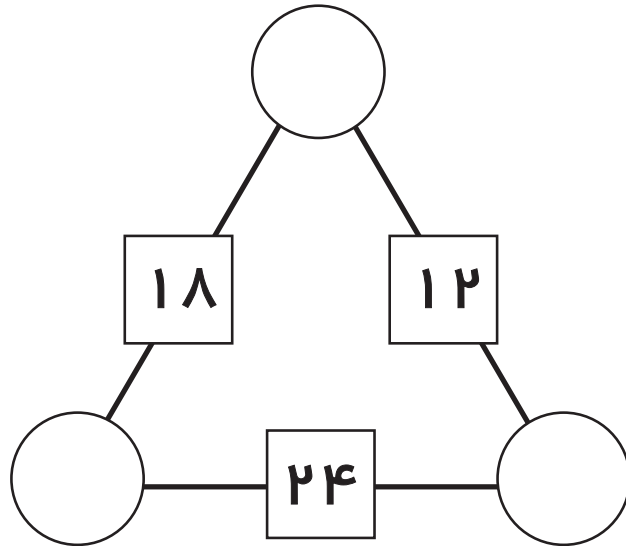
۵

نام این جدول کاکورو است. مربع های سفید خالی را با اعداد از ۱ تا ۹ پر کنید، به طوری که مجموع مربع های سفید با اعداد داخل مثلث های سیاه برابر باشد. هم به صورت افقی و هم عمودی. هر عدد تنها یک بار در هر سطر یا ستون قابل استفاده است.



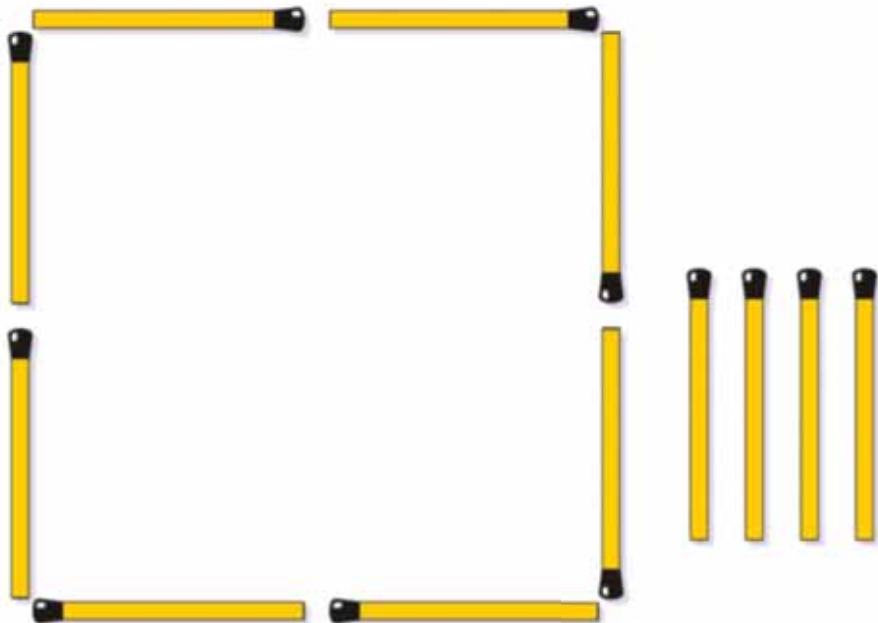
۴

در دایره ها چه عددی بنویسیم تا بین دایره ها و مربع ها یک ارتباط ریاضی برقرار شود؟

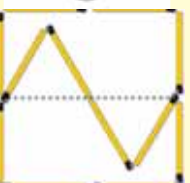
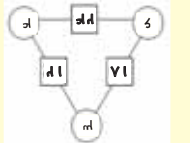


۶

با ۴ چوب کبریت کنار مربع سعی کنید مربع را به دو قسمت مساوی تقسیم کنید.



پاسخ ها:
۱-
۲- گزینه ۲
۳- گزینه ۴





نامه‌های برقی

دوست خوبمان سارا نامه برقی نوشته و گفته است:

سلام به رشدی‌های عزیز! چاپ شدن متن قبلی که براتون فرستاده بودم، منو بی‌نهایت خوش حال کرد و اشتیاقم رو به نوشتن بیشتر. از تون خیلی ممنونم که چاپش کردید. لطفاً کمک کنید و بهم بگید که چطوری می‌تونم بهتر از این استعدادم رو پرورش بدم. متن کوتاهی رو که براتون فرستادم، وصفی بود از پیاده‌روی اربعین که احساساتم رو در متن بیان کردم. خوش حال می‌شم که نظرتون رو راجع بهش بدونم. در متن منظوم از «تا بی‌نهایت» این بود که مانند علامت بی‌نهایت دور پیرشون پرمی‌زنم و پرزدم رو تا بی‌نهایت ادامه خواهم داد. لطفاً اگر متنم چاپ خواهد شد، بهم اطلاع بدید. خیلی از تون ممنونم.

پیاده‌روی اربعین

شوقی در دل دارم که زانویم را می‌لرزاند
شوق دوییدن راه نجف تا کربلا
شوق اشک ریختن هنگام دیدن گل‌دسته‌ها از دور

شوق پر زدن دور سر تا بی‌نهایت
شوق بوییدن هوای بین‌الحرمین
آری
شوق دیدار حسین (ع)

دوست عزیز، ما هم از شما سپاس‌گزاریم که مطالب خودتان را برای مجله خودتان می‌فرستید. مطلب پیاده‌روی اربعین‌تان را هم خواندم. احساسات پاک مذهبی‌تان را بیان کرده‌اید. همه ما به بزرگان دینی مان علاقه‌مندیم و اتفاقاً به دلیل همین علاقه، وقتی می‌خواهیم درباره آن‌ها شعر بنویسیم، کارمان سخت تر می‌شود و باید وقت و دقت بیشتری صرف کنیم. شعر تو تنها وصف حال است ولی زیبایی‌های شعر را ندارد. برای نوشتن شعرهای بهتر باید بیشتر شعر بخوانی و بیشتر به دنبال دلایل زیبایی شعرهایی که دوست داری، بگردی. دوباره آثارت را برای ما بفرست.



پیامک‌های کال

دوستی با پیش‌شماره ۳۹۵۰ پیامک زده و نوشته است: «وقت امتحاناته، لطفاً به پدر و مادرا بگویند: این قدر به ما نگو که این گوشی لامصب رو بذار کنار درس بخون.» پاسخ‌گو: پدر و مادر گرامی، لطفاً این حرف‌ها را به جوانان خود نزنید و به‌صورت عملی وارد شوید. یعنی قبل از امتحانات، گوشی فرزند دلبندتان را در کمد حبس کنید و به او بگویند اگر در امتحانات موفق شود، می‌تواند به آغوش گرم گوشی‌اش بازگردد.

دوستی با پیش‌شماره ۹۳۶۰ پیامک زده و گفته است: «اگه توی امتحان از دوستم کمک بگیرم، کار اشتباهی است؟ چرا نام کار انسان دوستانه جوانان و کمک به دوست و هم‌نوع در امتحانات را تقلب گذاشته‌اید؟ همین کارها را می‌کنید که دیگر کسی به کسی کمک نمی‌کند.» پاسخ‌گو: دوست عزیز! شما کمک نکردی هم نکردی. اتفاق خاصی نمی‌افتد. انصافاً به تقلب از این زاویه تا به حال نگاه نکرده بودم. واقعاً خلاقیت جوانان دارد سرریز می‌کند و هدر می‌رود.

پیغام درگیر



را معرفی می‌کنید تا جوانان به جای الگو گرفتن از بازیکن‌ها و شخصیت‌های معروف خارجی، از شخصیت‌های ملی خودمان الگو بگیرند.» پاسخ‌گو: ممنونم، الگوهای داخلی زیادی داریم که هر کدام می‌توانند سرمشق اخلاق و انسانیت در دنیا باشند. من هم خیلی خوش‌حالم که این صفحه مورد توجه شما قرار گرفته. امیدوارم جوانان امروز هم الگوهای فردا باشند و نامشان را در مشابیه همین صفحه بنویسند.

دوستی زنگ زده و گفته است: «ما آن قدر امتحانات و کنکورهای مختلف داده‌ایم که شبیه تست شده‌ایم. جواب‌هایمان هم چهارگزینه‌ای شده‌اند. مادرم دیروز پرسید: آب می‌خوری یا چای؟ گفتم: «گزینه دال!» پاسخ‌گو: گزینه دال هم نوشیدنی خوبی است. برای تقویت حافظه هم خوب است. خوش‌حالم که به جای چای و آب، گزینه دال می‌نوشی. نوش جان. دوستی زنگ زده و گفته است: «خیلی خوب است که در بخش راست‌قامتان شخصیت‌های ملی خودمان

زهرا رحیمی / مشهد

آوای سکوت

باز آوای سکوتِ عطر تلخِ زندگی
باز یک چایی سرد و مرگومیرِ زندگی
روزبه‌روز خسته‌تر و پیرتر از قبل می‌شدی
با وجود قرص و دارو باز بدتر می‌شدی
نفست کننده شد و مرگ تو را با خود برد
لاعلاج بود درد تو غصه قلبت را خورد...
رفتی و باز صورتت توی عکس می‌خندد
مرگ چشمانت را از عقب می‌بندد
در سرم آشوب و در نگاهم تردید
رفتی و این دنیا اشک من را هم دید...
رفتی و این دنیا باز به من می‌خندد
من دگر می‌میرم، مرگ مرا می‌بندد
باز آوای سکوت و عطر تلخِ زندگی
باز یک چای سرد و مرگومیرِ زندگی...

دوست خویم، زهرا رحیمی

شعر زیباییات را خواندم، شعرت در قالب سنتی سروده شده، اما در وزن و قافیه دچار مشکل است. در برخی بیت‌ها قافیه و وزن شکسته شده و در برخی ردیف را با قافیه اشتباه گرفته‌ای. مثلاً در بیت اول که در آخر شعر هم تکرار شده و به این آرایه، «رد مطلع» می‌گویند، زندگی ردیف بیت است، اما از قافیه در شعر خبری نیست.

«تلخ» و «میر» با هم قافیه نیستند. عاطفه و احساس در شعرت موج می‌زند، اما برای سرودن شعر احساس و عاطفه تنها یک ستون از چهارستون شعر است.

ستون‌های دیگر شعر اندیشه و تفکر، شعراندیشه و تفکر، زبان و آرایه‌های ادبی، و موسیقی درونی و بیرونی است که در شعر تو اثر کمتری از سه ستون دیگر دیده می‌شود. بیشتر شعر بخوان و بیشتر شعر بنویس و برای ما هم بفرست.

عرفان سلیمی / شهرستان کوار

به سپیدی افق

به عقب می‌نگرم
می‌بینم سایه روشن خود را بر باد
و چه شیرین دید مرا
دیده‌ها پنهان شد و رفت
سوخت خورشید گذشته در آب
آخر این آب کجاست؟
که شعله‌های سوزان را با خود ببرد
آخر این ابر کجاست؟
که ببارد سر این دید نهان
آخر این رعد کجاست؟
که بغرد بر آب
آخر این باد کجاست؟
که به تنهایی فرصت بدهد نیک جواب
بسته هر فرصت و بر باد
رفته در دره خاموش و نهان
وزشی می‌کرد می‌گشت تار
کو کجا رفت که احساس مرا خوب فروخت؟!
به خودم می‌نگرم...
چندشم می‌شود از لکه ننگ
که به آن هیچ دوا نیست که نیست
به خودم می‌آیم...
که تنها به تماشای چهای؟
به پایین؟ به تاریکی باد؟!

یا چشم در راهی که بهاری نیست؟

آری

در افق می‌بینم
کرانه سیاهی پیداست
هر قدم پیش رود، پای افق
حس می‌کنم به بیداری می‌رسم
در خواب

دوست خویم، عرفان سلیمی

شعر باید «ایهام» داشته باشد، نه «ایهام». ایهام در شعر به زیبایی و خیال‌انگیزی‌اش می‌افزاید، اما ایهام به پیچیدگی و بی‌معنایی در شعر دامن می‌زند.

بسیاری از شاعران جوان دچار ایهام در شعر می‌شوند. معنا را در شعر گم می‌کنند، اما گمان می‌کنند این کار شاعرانه است. شاعر باید با استفاده از آرایه‌هایی چون کنایه، ایهام، مجاز، تشبیه، استعاره و ... کلام خیال‌انگیز و در عین حال معنادار بیافریند.

خواننده از خواندن شعر باید معنایی بیابد، هرچند این معنا در ذهن شکل بگیرد. وقتی خواننده از خواندن شعری دچار سردرگمی می‌شود و به هیچ معنایی نمی‌رسد، شعر در انتقال معنا یا زیبایی دچار مشکل است.

شعر تو خوب است، اما به مطالعه شعر بزرگان نیاز داری تا شعرت پخته شود. برای آرزوی موفقیت دارم.

مرگ حساب شده سلول‌ها

در پنجمین هفته بارداری، دست‌های جنین انسان بدون انگشت و چیزی شبیه راکت پینگ‌پنگ است. اما در هفته‌های بعد، سلول‌های بین انگشتان می‌میرند و از بدن جنین جدا می‌شوند تا پنج انگشت در هر دست به‌وجود بیاید. این نمونه روشنی از مرگ سلولی هدفمند و برنامه‌ریزی شده در بدن انسان است. نمونه دیگر، ناپدید شدن تدریجی دم نوزاد قورباغه هنگام دگردیسی است. در این مورد نیز میلیون‌ها سلول دم نوزاد باید بمیرند تا نوزاد بتواند به یک قورباغه بالغ تبدیل شود. واقعیت این است که مرگ سلولی برنامه‌ریزی شده با مرگ سلولی در اثر برخی بیماری‌ها، فرق دارد. در مرگ سلولی برنامه‌ریزی شده، سلول‌ها به میزان حساب شده و با سرعت معینی از دور خارج می‌شوند و سلول‌های مجاور، آن‌ها را جذب می‌کنند.

در سال‌های اخیر دانشمندان پی‌برده‌اند، سلول‌هایی که قابلیت مرگ برنامه‌ریزی شده دارند، از نوعی ژن خودکشی برخوردارند که موقع فعال شدن، موجب مرگ سلول می‌شود. برخی دانشمندان نیز پا را از این فراتر گذاشته‌اند و معتقدند: مرگ سلولی امری ضروری برای زندگی اجتماعی میلیون‌ها سلول در بدن موجود زنده است. به عبارت دیگر، قربانی شدن داوطلبانه برخی سلول‌ها، رشد و ادامه حیات موجود زنده را تضمین می‌کند. هنگام رشد سیستم عصبی انسان، تارهای عصبی در شیارهایی رشد می‌کنند که از مرگ سلولی در ماهیچه‌ها ایجاد شده‌اند. برای مثال، سلول‌های عصبی که ارتباط مغز و شبکه چشم را برقرار می‌کنند، به همین نحو پدید آمده‌اند. اگر سلولی نتواند مسیر مناسبی برای رشد خود باز کند یا از مسیر تعیین شده منحرف شود، خودکشی می‌کند. دانشمندان کشف کرده‌اند که بین سلول‌های بدن ارتباطات پیچیده‌ای برقرار است و آن‌ها دائماً به سلول‌های مجاور خود پیام می‌دهند که بمیرند یا به حیات خود ادامه دهند. به این ترتیب مشخص شده است که ایجاد برخی غده‌های سرطانی در بدن، به دلیل رشد بی‌رویه سلول‌ها نیست، بلکه به دلیل نمردن به‌موقع سلول‌هاست. همچنین، مردن زودهنگام برخی سلول‌ها موجب بیماری‌هایی مثل «آلزایمر» (فراموشی) و «پارکینسون» (لرزش غیرارادی اندام‌ها) می‌شود. در حال حاضر مطالعه درباره مرگ سلولی و ژن‌های مربوطه به آن، یکی از هیجان‌انگیزترین تحقیقات علمی در دنیاست و پژوهشگران امیدوارند با کشف اسرار سلول‌ها و دخالت در مردن یا نمردن آن‌ها، بتوانند بسیاری از بیماری‌های خاص همچون سرطان را درمان کنند.

منبع:

https://www.sciencedaily.com/terms/programmed_cell_death.htm



چقدر پنجره را بی‌بهار بگذاری؟
و یا نیایی و چشم انتظار بگذاری
درین مسیر و بیابان بی‌سوار خوشا
به یادگار خطی از غبار بگذاری
کمان کیم وسط کوچه دوازدهم
قرار بود که با ما قرار بگذاری
چراغ بر کف و روشن بیا مگر دانگی
به جان این شب دنیاها را بگذاری

سعید بیابانکی

